

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234107

UNIVERSAL
LIBRARY

بِحَاكِّ لَاعِلْمِ لَنَا اَلَا مَا عَلِمْنَا اَنْكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
میں ۶۲

بجولہ وقت

۱۱/۱۲

نسخہ نمائے سالہ اجواب در اثبات وحدت وجود

مستی :-

لواج

شریف

من تصانیف امام فضل قطب بامولانا عبدالرحمن جاقدر صاحب شرف

باتمام رنگ بنی آدم محمد یوسف الدین

دار الطبع نجمین انخان الصفا حیدرآباد دکن چاب

ف م ن . پ
۱۹۲۵۹
۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

كتاب

اللوارج

من تصانيف الامام الفاضل القطب الرباني ذي المقام السامي
المولى الاعظم المحلج مولانا عبد الرحمان الجامي رضي الله تعالى عنه

شربنا على ذكر الجيب مدامه

سکرنا بہا من قبل ان یطلع الکرم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رب و قضا للتکلیل و التسیم لا احمی ثناء علیک و کیف و کل ثناء یجود الیک
 جل عن شائی جناب قدسک و انت کما اثبتت عنک نفسک و
 خداوند اسپاس تو بر زبان من آیم و ستایش تو بر تو منی شمارم و
 هر چه در صیایف کائنات از جنس آیند و محامد است و همه بنجاب عظمت و
 کبریا سے تو عبادت و از دست و زبان ما چه آید و کہ سپاس و ستایش ترا
 شاید و تو چنانی کہ خود گفتہ و گو گو ہر شائی تو انت کہ خود سفتہ و

ربا بے

عالم نمی از حجب عطا سے تو بود	انجا کہ کمال کبریا سے تو بود
ہم حمد و ثنائی تو نہای تو بود	ما را چه حمد و ثنائی تو بود

جائید زبان آورانا فصیح علم فصاحت انداخته و خود را در ادبی ثنائی
 تو عاجز شناخته و هر شکسته زبانی را چه امکان زبان کشائی و هر آشفته
 رائے را چه یارائے سخن آرائی و بلکه اینجا اظهار اعتراف بجز و قصور معین قصور
 است و بان سرور دین و دینا در نمعیستی مشارکت جستن از جناب دور

رباعی

من کیتم اندر چه شمارم چه کم	تا بمهری سگانش باشد بوسم
در قافله که اوست و انم بر شم	این بس که رسد ز دور بانگ جرم

اللهم صل علی محمد ناصب لواء الحمد و صاحب اتمام المحمود و علی
 و اصحابه الفایزین بمیدل الجہود لنسیل المقصود و سلم تسلیم اکثر کثیرا

مناجات

ایستی خلعنا عن الاستغفال بالملک
 و از نا حقایق الاشیاء کما ہی
 غشاوه غفلت از بصیر بصیرت ما بگشائے و هر چیز را چنانکه هست با بنما
 نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه مده و از نیستی بر جمال هستی پرده نده
 این صور خیالی را ایمنه تجلیات حسن و جمال خود کن نه علت حجاب و دور
 و این نفوس و همی را سرمایه و انانی و بینائی ما گردان نه آلت جهالت

کوری و محرومی و مجبوری ما همه از ماست ما را با ما مگذار ما را از ما را بائی
کرامت کن و با خود آشنائی ارزانی دار

رباعی

یارب دل پاک و جان گاهیم
در راه خود اول ز خودم بخود کن
آه شب در گریه چشم گاهیم ده
انگه بخود ز خود بخود در همسده

ایضاً

یارب همه خلق را بمن بدخون کن
روے دل من صرف کن از هر چه
وز جمله بیانیان مرا یکسو کن
در عشق خودم بکجیت و یک رو کن

ایضاً

یارب بر ما نیت هر سرمان چه شود
بس گبر که از کرم مسلمان کردی
راهی دیمیم بکوی عشقان چه شود
یک گبر و گریسی مسلمان چه شود

ایضاً

یارب ز دو کون بی نیام گردان
در راه طلب محرم زارم گردان
وز افسر قهر سر فرارم گردان
زان ره که نه سوئی تست بازم گردان

تمهید

لایحہ

ما جعل اللہ لرجل من قلبین فی جوفہ حضرت یحییٰ کہ ترانعت ہستی دادہ است
 در درون تو جو یکدل نہ نہادہ است تا در محنت او یکرو باشی و یکدل و از غیر
 معرض برو مقبل نہ انگہ یکدل را صد پارہ کنی و ہر پارہ را در پے مقصدی آوارہ

رباعی

ای انگہ لقب کہ تباہ روست ترا
 بر مغز چہ احباب شب پست ترا
 دل در پے این آن نہ نیکوست ترا
 یکدل داری بس است یکدوست ترا

لایحہ

تفرقہ عبارت از آن است کہ دل را بواسطہ تعلق با امور مقعدہ پرانگندہ
 سازی و جمعیت انگہ از ہمہ بشاہدہ و احد پر داری جمعی گمان بردند کہ
 جمعیت دل و در جمیع اسباب است در تفرقہ ابدمانندہ و فرستہ
 بقین دانستند کہ جمیع اسباب از اسباب تفرقہ است دست آرہمہ افشانند

نظم

ای در دل تو ہزار مشکل زہمہ
 مشکل شود آسودہ ترا دل زہمہ
 چون تفرقہ دل است حاصل زہمہ
 دل با یکی سپار و بگسل زہمہ

رباع	
<p>مادام که در فترت و وسواسی واقف که نه ناس ولی شناسی</p>	<p>در مذمب اهل جمع شر اناسی شناسی خود ز جهل نوی شناسی</p>
رباع	
<p>ای سالک ره سخن ز بهر باب گوی چون علت تفرقه است اسباب چنان</p>	<p>بجز راه وصول رب ارباب مپوسی جمعیت دل ز جمع اسباب مجوی</p>
رباع	
<p>ای دل طلب کمال در مدرست هر فکر که جز ذکر خدا و سوسه است</p>	<p>لکنمیل اصول و حکمت و هند چند شرعی ز خدا بدار این و سوسه چند</p>
لایحه	
<p>حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است و در همه حال بظاہر و باطن همه نماش زهی خسارت که تو دیده از تقای او برداشته سوی دیگر نگری و طریق رضای او بگذاشته راه دیگر سپری -</p>	
نظم	
<p>آمد سخن لب سب خونین جبران</p>	<p>گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران</p>

شربت باد که من بسویت نگران		باشم تو نبی چشم بسوی دگران	
ایضا			
مایم بر به عشق پویان همه عمر		وصل تو بکجد و جهد جوان همه عمر	
یک چشم زدن خیال تو پیش نظر		بته ز جمال خو بر ویان همه عمر	
لایحه			
<p>ما سوامی حق تجل و علل در معرض زوال است و فناء و حقیقتش معلومیت معلوم و صورتش موجودیت موهوم دی روز نبود داشت نه نمود و امروز نمودیت بے بود پیدا است که فردا از وی چه خواهد کسود زمام انقیاد بدست آمال و اما فی چه دهمی و پشت اعتماد برین فرخرفا فانی چه نبی دل از تنه بر کن و در خدای بر بند و از همه بگسل و با خدای پیونداوست که همیشه بود و همیشه باشد و چهره تقایش را حار هیچ حادثه نخراند -</p>			
نظم			
هر صورت دگش که تر روی نمود		خواهند فکش ز دور چشم تو بر نمود	
رو دل کیسی ده که در اطوار وجود		بودت همیشه با تو و خوا به بود	

در داد تصفیه
 حکایت ایوان
 بانه حکایت
 که در علم باری است
 و در وجود دارد

ایضاً	
رفت انکه بقبده تیان رو آرم	حرف غم شان بلوح دل بنگارم
اننگ جمال جاودانی دارم	حسینکه نه جاودان ازو پزارم
ایضاً	
چیزیکه نه روئی در لب تاباشی ازو	آخرید ف تیرفنا باشی ازو
از هر چه بگردگی جدا خواهی شد	آن که نبردگی جدا باشی ازو
ایضاً	
ای خواجہ اگر مال و گرو فرزند است	پیدا است که مدت بقایش چند است
خوش آنکه دلش بدلبری در بند است	کش بادل و جان اهل دل پیوند است
لایحه	
<p>جمیل علی الاطلاق حضرت ذوالجلال والافضال است ہر جمال و کمال کہ در جمیع مراتب ظاہر است پر تو جمال و کمال اوست کہ آنجا تا فتنہ وار باب مراتب بدان سمت جمال وصف کما یافتہ ہر کہ را دانائی دانی اثر دانائی اوست و ہر کجا بینائی مہنی ثمرہ بینائی اوست با بجدہ ہمہ صفات اوست کہ از اوج کلیت و اطلاق تنزل فرمودہ</p>	

و در حقیقت جزویت و تقید بکلی نموده تا تو از حسنه و بکل راه بری
 و از تقید با طلاق روئے آدمی نه آنکه جزو را از کل ممت از دانی
 و بمقید از مطلق بازمانی

رباعی

رفقم بتاشای کل آن شمع طراز	چون دید میان گلشنم گفت نیاز
من مسلم و کلهما چمن فرغ منند	از اصل چراغ بصرع میمانی باز

ایضاً

از لطف قد و صبا جت خدی کنی	فوسله زلف مجعد چه کنی
از هر طرفی جمال مطلق تابان	ای غنیمت از حسن مقید چه کنی

لایحه

ادعی اگر چه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است اما بحسب
 روحانیت و در نهایت لطافت بهره روئے آرد حکم او گیرد
 بهره تو چون کند رنگ آن پذیرد لهذا حکما گفت اند چون
 نس نامتقنه بصور مطابق حقیقی متمم شود با حکام

ای العمود الکافیة الخارجیة فی استخراج مطابقت الحقیق العلیمة اعنی الاعیان الثابتة

صادق آن متحقق گردد صارت کائنات الوجود کله ایضاً عموم
خلایق بواسطه شدت اتصال بدین صورت جسمانی و کمال اشتغال
بدین پیکر سیولانی چنان شده اند که خود را از ان باز نمیدانند
و امتیاز نمی توانند و فی مشنوی المولوی قدس الله روحه

ابیات

ای برادر تو همین اندیشه	باقی تو استخوان و ریشه
گر گل است اندیشه تو گلشنی	و ر بود خار سے تو سیمیه گلشنی

پس مے باید که بپوشی و خود را از نظر خود بپوشی و برداتی اقبال
کنی و حقیقتی اشتغال نمائی که درجات موجودات همه مجالی جمال او بیند
و مراتب کائنات مرالی کمال او و بدین نسبت چندان مداومت

اما بعضی برین اند که روح انسانی نفس ناطقه است یعنی نفس ناطقه که روح انسانیست بعد رفع
تعلق بحجم و لوازمات آن از ریاضه و مجاهده مثل آئینه شود و تمامی صور موجودات با حکام
صادقه و آثار لاحق خود در آن منعکس آیند بحدیکه صارت کائنات الوجود کله یعنی او روح
تمامی اجسام موجودات شود و از حیض جزئیه باوج کلیه برآید و از نیخبا

نمانی که با جان تو در آیمزد و سستی تو از نظر تو برخیزد اگر بخورد و
 آوری روسه با آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی از تعبیر کرده باشی
 تا مقید مطلق شود اما سستی سوا سستی گردد و

نظم

گر در دل تو گل گذرد گل باشی	و بر لب لب سستی را بر لب باشی
تو جز درونی حق کل است اگر روزی چند	اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

ایضاً

را میزش جان و تن توئی مقصوم	وز مردن و زیستن توئی مقصوم
تو دیر زبری که من بستم زمینان	گر من گویم ز من توئی مقصوم

ایضاً

کی باشد و که لباس هستی شده شنی	تا بان گشته جمال وجه مطلق
دل در سطوات نور است ملک	جان در غلبلات شوق او مستغرق

لایحه

وزرش این نسبت شریفه میباید کرد بر وجهی که در هیچ وقتی از اوقات
 و هیچ حالتی از حالات از ان نسبت خالی نباشی چه در آمدن و رفتن

و چه در خوردن دختن و چه در شيندن و گفتن و با بجه در جميع حرکات
 و سکناات حاضر وقت مي بايد بود تا به لطالت نگذرد بلکه واقف بر نفس
 مي بايد بود تا بفضلت بر نسياید -

رباع

سرخ گره نمی زنا سیم سال بسال	حاشا که بود محرابیم زوال
دارم همه جا با همه کس در همه حال	در دل ز تو آرزوی درویده خیال

رباع

بایاد تو ام خوش است جهان سال	گر با تو نیم بی تو نیم در همه حال
تو خواه مرا بجز چنان خواه وصال	روزانه بانذیشه و شهبان خیال

لایح

همچنانکه امتداد این نسبت مذکور بحسب شمول در جميع اوقات و ازمان
 واجب است همچنین از دیا کیفیت آن بسبب تعری الوان از ملاحظه
 اکوان و تبری از ملاحظه صور امکان اہم مطالب است و آن جز بجمیدی
 بلنج و جدی تمام در نفسی خواطر او نام میسر نگردد و هر چند خواطر
 منتفی تر و وساوس منتفی تر آن نسبت قوی تر پس گوشش میاید کرد

تا خواطر متفرقه از ساحت سینه خیمه پروان زند و ظهور نور هستی حق سبحان
 بر باطن تو پرتو افکند و ترا از تو بستاند و از فراجت اغیار بر پاند نه شعور
 بخودت ماند و نه شعور به خودت شعور به خودت لم یبق الا الله الواحد الاحد

رباع

وز بدیرم وز بدی خود بر هم	یا رب مددی که خودی خود بر هم
تا از خودی و بخودی خود بر هم	وز هستی خودم از خود بخود کن

ایضا

نی کشف و یقینش معرفت فی این است	انرا که فنا شیوه و قهر این است
انرا که اتم هو الله این است	رفت او در میان همین خدا ماند

لاکیه

فنا عبارت از آنست که بواسطه استیلا ظهور هستی حق بر باطن باسوا
 او شعور نماید و قهارش آنکه بآن بی شعوری هم شعور نماید و پوشیده
 نباشد که قهار فنا در فنا مندرج است زیرا که صاحب فنا را اگر
 بفنا خود شعور باشد صاحب فنا نباشد بجهت آنکه صفت فنا و
 موصوف آن از قبیل باسوا حق اند سبحانه تعالی پس شعور بآن

فما نافی فن باشد -

رباع

از طمن است جوی کی کا پی	زینسان که فانی خویشتن میجوی
گردم زنی از راه فن اگر پی	با کیسرموز خویشتن آگاہی

بقای

ایضا

در کسوت روح صورت دوست بین	دل مغز حقیقت است تن پونیت بین
یا پر تو نور اوست یا اوست بین	هر چیز که او نشان هستی دارد

لایحه

توحید یگانہ گردانیدن دل است یعنی تخلیص و تجرید او از تعلق با سوا
 حق سبحانہ ہم از روی طلب و ارادت و ہم از حجت علم و معرفت یعنی
 طلب ارادت او از ہمہ مطلوبات و مرادات منقطع گردد و ہمہ معلولات
 و معلومات از نظر بصیرت او مرتفع شود از ہمہ روی توجہ بگرداند بغیر
 حق سبحانہ تعالیٰ اگا و شعورش نماند خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید
 توحید نہ آنت کہ اور ایگانہ دانی بلکہ توحید آنت کہ با او
 یگانہ باشی -

رباع	
توحید بعرف صوفی ای صاحب سیر	تخلیص دل از توجیه اوست تعبیر
رزمی ز نهایت مقامات طیور	گفتم تو گر فهم کنی منطق طیر

لایح ۱۱

مادام که آدمی بدام هوا و هوس گرفتار است دوام این نسبت از وسع
 و شوار است اما چون آثار جذبات لطف الهی در وی ظهور کند و مشغله
 محسوسات و معقولات را از باطن وی دور افکند التذاذب آن غلبه کند
 بر لذات جسمانی و راحت روحانی و کلفت مجاهدت از میان بر خیزد
 و لذت مشابه در جانش آویزد خاطر از مزاجت اغیار پر دارد
 و زبان حالش باین ترانه ترنم آغازد -

رباع

ای طبل جان مست زیاد تو مرا	وی پایه غم سبت زیاد تو مرا
لذات جهان را همه در پا فکند	ذوقی که دهد دست زیاد تو مرا

لایح ۱۲

چون طالب صادق مقدمه نسبت جذبه را که التذاذب بیاد حق سبحانه و تعالی

در خود باز یابد میباید که تمامی همت خود را به تربیت و تقویت آن گمارد
 و از هر چه متنافی آنست خود را باز دارد و چنان داند که اگر فی المثل عمل خود را
 را صرف آن نسبت کند هیچ کرده باشد و حق آن کما فی معنی بجای آورد

رباعی

بر عود و دم نواخت یک ز فرزند عشق	زان ز فرزند ام ز پای تا سر همه عشق
حقا که بعد با نیا یم بیرون	از عهد حق گذاری یکدمه عشق

لایحه ۱۳

حقیقت حق سبحانه و تعالی خبر هستی نیست و هستی او را انحطاط و پستی
 نه مقدس است از سمت تبدیل و تغیر و میراست از وصمت تقدیر
 و تکثر از همه نشانیهای نشان نه در علم گنجد و نه در عیان
 همه چند با و چون با از و پیدا و او بے چند و چون در همه چیزها بود
 همه چیزها بر و در رک و او از احاطه ادراک بیرون چشم و در شبانه
 جمال او خیره و دیده همه بجا خط کمال او تیره -

رباعی

ایمان لہواک گنت بالروح تحت	هم فوقی و هم تحت نہ فوقی و نہ تحت
----------------------------	-----------------------------------

ذات تو وجود سانیج و هستی تحت	ذات همه حسن وجود و قائم بوجود
رباعی	
قانع نشوی بزرگ ناگاه ایدل من احسن صنعه من الله ایدل	بس بزرگ است یا رکن خواه ایدل اصل همه زنگها از آن بزرگ است
الاحیاء	
<p>لفظ وجود را گاه مجسمی تحقق و حصول که از معانی مصدریه و مفهومات اعتباریه اند اطلاق میکنند و بدان اعتبار از قبیل معقولات ثانیه است که در برابر وی امری است در خارج بلکه باسیات را عارض در عقل حسب آنکه محققان حکما و متکلمین تحقیق آن کرده اند و گاه لفظ وجود میگویند و حقیقتی میخواهند که هستی وی بذات خود است و هستی باقی موجودات قائم بوسه و فی الحقیقت غیر از وی سوجود نیست در خارج و باقی موجودات عارض و نیند و قائم بوی چنانکه ذوق کمال کبریا عارفین و عظام اهل یقین بآن گواهی میدهند و اطلاق این اسم بر حضرت حق سبحانه تعالی بمعنی ثانیست نه بمعنی اول -</p>	

رابع	
هر عارض اعیان حسیاتی نمود	هستی بقیاس عقل و صاحب بقود
اعیان نهمه عارض اند و محروض وجود	لاکن بکاشفات ارباب شهود
لا یحی	
<p>صفات غیر ذات اند من حیث ما یفهمه العقول و عین ذاتی من حیث التحقق و المحصلون مثلاً عالم ذاتیت باعتبار صفت علم و قادر باعتبار صفت قدرت و مرید باعتبار ارادت و شک نیست که اینها حسب آنکه حسب مفهوم ما یکدیگر متغیر بر اند هر ذات را نیز متغیر اند اما بحسب تحقق و هستی عین و اند بان معنی که اینجا وجودات متعدده نیست بلکه وجودیت واحد و استوا و صفات نسبت و اعتبارات او -</p>	
رابع	
وین هر سه باعتبار دیگر یک نوز	ذاتش بصفت در فغانش مستور
این طرزه که باطن است در عین ظهور	این نیست عجب که ظاهر و باطن است
الغیا	
نی در حق تو کیف توان گفت نه این	ای در همه شان ذات تو پاک از همه شهید

از روی عقل ہم غیر اند صفات با ذات تو از روی تحقیق ہم

لا حیه ۱۴

ذات من حیث بی بی از همه اسماء و صفات معرست و از جمیع نسب و اضافات
مهر است اقصاف او باین امور با اعتبار توجه اوست بجام نظم و در کجلی اول که خود بخود

این عبارات عالی از اشکال میت چه اگر از ذات من حیث بی احدیت جمع خوانند مسلم چنانچه در بعضی عبارات
و افع است اما در اینجا ممکن نیست زیرا که احدیه جمع عین کجلی اول است و آن خود بعد از این مذکور شده و اگر غیب
موجود بود و نیز چنانچه بنا شد زیرا که اعتقاد ذات با انضمام قول من حیث بی و برای اعتبار اوست
بدون انضمام آن چه زیادتی در لفظ و لالت میکند بر زیادتی در معنی و شک نیست که ذات با ملاحظه امری از
را دید بران ذات غیب موقوفه نشاند و دیگر ترس است که ذات بشر طاشی و احدیت است جمیع کجلی اول غیب
چگونه مراد تواند بود مگر آنکه گویند که قول من حیث بی مرد و معنی می کشد که اعتبار ذات و اطلاق او را که نسبتی
ایجابی و سلبی با وی موقوف بود و قابلیت تشبیهی و تیز بینی در وی ما خود و شک نیست که هر چند بی شامل جمیع
نسب و اعتبارات و قابلیت متداول همه قابلیت با ذات منظور است اما چون حکمی عین از آنجا سلب با
ما خود نیست بر ائمه از نسب همه احکام متعینه ایجابیه و سلبیه مطلق بود و معنی اعتبار اطلاق اوست
از آنکه نسبت ما به نسبته با کانت انکانت نسبته جامعته جمیع نسب و اعتبارات با وی منظور بود و شک نیست
الطلاق با معنی کامله و شامله است زیرا که در معنی اول نسبت قابلیت منظور است و در اینجا نسبت قابلیت
موقوف نیست و لکن من بدین المعنی و وجه صحیح پس ذات با اعتبار اول عبارات از احدیت جمع بود و معنی
معنی ثانی حضرت قیامتیه و مراد درستی معنی ثانی است لآن احدیه الجمع و التعلیل الاول مذکور فرمود
اما سر در ذکر وی است اما سلسله بدانکه سلسله موجودات بواسطه تشبیه میگرد و در آخرت و احد
حقیقی است و آن واحد بوجهه حقیقی اول خود و خود موجود و توانیا سایر موجودات بوی و شک نیست که
همه موجودات از آن حضرت متاخر اند و در مرتبه اخفیت جمع موجودی تواند بود و در واقع احد حضرت
خبر عدم حرف و لاشی محض متوهم نبود پس این موجود عالی از آن نیست با عین آن ذات باشند و سلطان ذات
باشد که بصورت این موجودات نمایان باشد و یا غیر آن ذات که عدم حرف و لاشی محض باشد و همه غیر آن باشند
و ثانی خود باطل است زیرا که محال است که موجودات عدم حرف باشند بجهت آنکه عدم حرف را هیچ احکام
آثاری نیست و این موجودات را خود احکام و آثار نمایان است فلا کیون عدم حاضر فاد محال است که
عدم حرف باین موجودات ظاهر باشد بجهت آنکه تقلب حقیقه لازم آید و انقلاب وجود بود و
عدم موجود صورت بندند و فلا کیون فلا کیون عدم انصرف لها نیز بصورت موجودات پس با بند
این موجودات عین ذات باشند ۱۲ من شرح عبد الملک علی النواجی الشریفه

و بشرط لاشی احدیت من لاشی احدیه ۳

بر خود تجلی نموده نسبت علم و نور وجود و شهود متحقق گشت و نسبت علم
 مقتضی علالت و معلومیت شد و نور استلزم ظاهرت و منظریت و وجود و شهود
 مستتبع واجدیت و موجودیت و شادیت و مشهودیت و همچنین ظهور که لازم
 نور است مسبوق است بطون و لظون را تقدم ذاتی و اولیت نسبت
 با ظهور پس اسم اول و آخر و ظاهر و باطن متعین شد و همچنین در تجلی ثانی و
 ثالث الی ماشاء الله نسب و اضافات متضاعف میشود و هر چه تضاعف
 نسب و اسماء او بیشتر ظهور او بلکه خفای او بیشتر - فسخان من حجب بظاہر
 نوزده و ظہر باسئال ستوره - و خفای او باعتبار صرفت و الطلاق ذات است
 و ظهور او با اعتبار منظر و تعینات -

باستار

ر با ع

با کلمه خویش گفتم ای غنچه دایان

هر خطه سپوشن چسپره چون عشوه دایان

کمان برمی که تحقق این صفات درین مرتبه اول استلزم این است که صفات مذکوره پیش ازین متعین
 باشد و اضداد و شان قبل ازین متحقق اذ لا واسطه بینا و بین اضداد یا رنگه که معنی این سخن آنست
 که در حصره هویت غیبیه سبب تا بشر اقباب احدیته بیخ نسبتی را از نسب حتی که نسبت اجمالی را هم
 گنجد یعنی نزد تحقق این صفات پیر من الوجوه در آنجا صورت است نسبت بخلاف این تجلی اول که هر چند
 که در اینجا هم در حده حقیقه است و نیز امتیاز میان شان متعنی اما چون دیرانی حد ذات نسبت است
 بر آئینه تحقیق این صفات اولاد اینجا باشد بلکه اضداد شان را پیش از آن وجود است باشد
 این شعر می الملک

در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

زوخنده که من بکس خوبان جهان

ایضاً

دیدار تو بیحجاب دیدن نتوان

رخسار تو بی نقاب دیدن نتوان

سر چشمه اقیاب دیدن نتوان

ما دام که در کمال اشتراق بود

ایضاً

در پر تو او جنبه شود دیده زور

خورشید چو بر فلک ز نذرانیت نوز

فالناظر بجنبه من غیر مقصور

اندم که کند ز پرده ابر ظهور

لایحه

تعیین اول و وحدتیت صرف و قابلیت است محض مشتمل بر جمیع قابلیتات

بدانکه تعین اول عبارت از مرتبه است که اطلاق ذات او تا پیش از همه مراتب تعینات بدو در
 مستمر گردد و وحدتیت صرف آنست که خالص از کثرت بود چنانکه بومی از دوئی در دو نور و آن عبارت است
 از بودن شیئی بحقیقتی که اصلاً اعتبار کرده نشود در مفهوم و آنچه که مشعر تعدد و اثبیت بود تا اگر عدم کثرت
 نیز در مفهوم و معتبر نیست چرا که عدم کثرت در مفهوم و شیئی مشعر تعدد و اثبیت است که لاحق میشود
 بسبب اضافه اول و عدم اکثره و مستورین است که کثرت را از وحدت خارج نیست که مبدأ آن باشد
 پس مبده کل موجودات همتا نبوده و متماثله متخالفه و متوافقه صوریه و معنویه نمیتواند و غیر تعینی که
 سابق بر همه تعینات و اقرب بحضرة ذات باشد بحقیقت لایکون فیه من القدر و اصلاً و الا لم یکن بداء
 لها باجمعا و لا بد من المبدأ ایضاً پس ناچار آن تعین در حده صرف باشد جامع همه تعینات
 فعلیه و جوهریه و انفعالیه امکانیه و قابلیت شامل جمیع قابلیت از لیه و ابدیه نیز همه و تشبیه
 جمیع و احوال نه تفصیل و انفصال نه اسوا اصل اصول الکلمات و انتهی النهایات و غایت
 الغایات ۱۲ من شرح عبد الملک الانصاری علیه السلام

چه قابلیت مجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت اتصاف بهم و باعتبار
 مجرد از جمیع اعتبارات تا غایتیکه از قابلیت این مجرد نیز مرتبه احدیت است
 و مراد است بطون و اولیت و اولیت و با اعتبار اتصاف او جمیع صفات و
 اعتبارات مرتبه واحدیت است و مراد است مرتبه ظهور و آخرت و ابدیت
 و اعتبارات مرتبه واحدیت بعضی از آن قبیل اند که اتصاف ذات آنها با اعتبار
 مرتبه جمیع است خواه مشروط باشد تحقق و وجود بعضی حقایق کونیة چون خالق
 و رزقیت و غیرها خواه باشد چون حیات و علم و ارادت و غیرها و اینها اسما صفا

اگرچه قابلیت غیر تنهایی است و لکن بصفت اولی منقسم می شود بقابلیت التجرود و التفریق و قابلیت التلبس و التثبیت و
 تا غایتی که از قابلیت این مجرد نیز ظاهر اشکال مینماید زیرا که قابلیت مجرد در مقسم احدیت و واحدیت که وعده است
 داخل است پس احدیت که قسم وی است ازین قابلیت چگونه مجرد تواند بود و نیز احدیت که مجرد از جمیع معتبر شده به
 قابلیت مجرد میسر نگردد و الا کس آنکه گویند که مراد ازین عبارت یعنی قوله تا غایتی که از قابلیت این مجرد نیز آن است
 که از نسبت دادن این قابلیت بوی نیز مجرد است یعنی احدیت بروحی معتبر است که مجرد باشد از جمیع نسب و اعتبارات
 تا غایتی که از نسبت قابلیت این مجرد نیز با خود چنین گویند که مراد از قابلیت این مجرد مطلق قابلیت نیست تا در
 وارد کرد بلکه مراد از قابلیت معین است چنانکه لفظ این که کلمه اشاره است بر این معنی دلالت میکند پس معنی آن
 است که با اعتبار مجرد از جمیع نسب و اعتبارات حتی که از قابلیت این مجرد هم مرتبه احدیت است و شک نیست
 قابلیت چیزی را اگر چه آن چیز عبارت از نفی همه چیز باشد و یا از اثبات آن همه یک نسبت پیش نیست همچون نسبت یک
 جزا که این نسبت شامل نسب دیگر است از روی نفی یا اثبات و مقرر است که چون نسبت چیزی بچیزی و یا نفی
 چیزی از چیزی به قابلیت آن ممکن نیست اذ لا ینسب شیء الی شیء الا ان یکون قابلاً لذلک لشیء و الا
 لم ینسب الیه پس اینبار چنانکه مجرد از جمیع اعتبارات را قابلیت آن مجرد ضروری بود و همچنین مجرد از قابلیت
 مجرد و با نیز قابلیت آن مجرد ضروری بود فلا یکون اصل القابلیت منصفیه ۱۲ من شرح و الملک الا انصاف لواج
 بلکه یعنی مرتبه احدیت را نسبت به مرتبه آینده که واحدیت است بطون و اولیت و اولیت است ۱۲

الوہیت و ربوبیت اند و صورت معلومیت ذات متلبسہ بندہ الاسما و الصفات
 حقایق الہیہ است و تلبس ظاہر وجود بانہا موجب تعدد وجودی نیست و بعضی
 از ان قبیل اند کہ اوصاف ذات بانہا با اعتبار مراتب کونیہ است چون فصول فحوا
 و تعینات کہ ممیزات اعیان خارجیہ اند از یکدیگر و صورت معلومیت ذات متلبسہ
 بندہ حقایق کونیہ است و تلبس ظاہر وجود با حکام و آثار انہا موجب تعدد وجود
 و بعضی ازین حقایق کونیہ را عند سریان الوجود فیہا باحدیت جمیع شیونہ و
 آثار با احکام ہما فیہ استعداد ظهور جمیع اسماء الہیہ است

از قبیل انہی علیہ رازق الی مثل ذلک ابدأ و سرمد من حیث ذات واجبہ واحده بلا تعدد ذات ۱۲

(من شرح عبد الملک)

یعنی باعتبار مرتبہ فرق و اینہا از خواص این مرتبہ اند و نسبتہ اینہا بحضرت ذات جبریدین مرتبہ نیست زیرا کہ
 شأن ذات در آن تاثر و قبول است از غیر فلا بد من العجز فلا بد من الامکان فلا بد من الکثرہ اذ الملک لا یکن
 الا تکثر لان اذ ذات الواحدہ لا یکن قادرۃ عاجزہ واجبہ ممکنہ فلا بد ان یکن للملک صورتہ او مناسرۃ
 للواجب فلا یکن الامکان الا بالکثرۃ فلا یکن المقبول و التاثر الا بالکثرۃ لا یوجبہ و تقصیر من

فایما الایہا و بذامہ الفرق و التعینات الخلیفۃ ۱۲ - من شرح عبد الملک -

یعنی صورتہای کہ ذات را از داشتن وی خودش را بدین اعتبارات انفعالیہ امکانیہ در عالم کون ظاهر
 میگردد و حقایق کونیہ ۱۲ من شرح عبد الملک - ^{بندہ} کہ باصطلاح صوفیہ سمی باعیان ثانیہ و صورت علیہ
 ہستند ۱۲ ^{بندہ} کہ وجوب وصف خاص او است ۱۲ - ^{بندہ} و تکثر یعنی ۱۲ -

سوی الوجوب ذاتی و الاستغناء علی اختلاف مراتب الطهور شده
 وضعفاً و عالیته و مغلوبه چون استعدا انسانی از انبیاء و اولیاء
 و بعضی را استعداد طهور بعضی است و در بعضی علی الاختلاف
 آمده که چون سایر موجودات و حضرت ذات باحدیت جمیع شیوه
 الالهیه و الکوئیه از لا و ابد در جمیع این حقایق که تفصیل مرتبه
 واحدیت اندساری و متجلیست چه در عالم ارواح چه در عالم مثال و
 چه در عالم حس و شهادت چه در دنیا و چه در آخرت و مقصود از این

مسئله وجوب ذاتی عبارت از غنا و ذات است در تحقق وجود از همه موجودات و ما هو الوجود من لونه و نفسیه و کما است
 که این سخن جزئیات واجب ممکن نیست زیرا که چو غیر اوست برود که غیر اوست برآید و وجود او با اوست و مقام او با اوست
 ظلمت کیونکه لفظ من الوجوب حقیقۀ غالبه و ان کیون لذات الواجبه فقط غالبه من غیره و انسان لسان فی حضرت
 وجود من همیشه احدیه ذاتیه از جمیع خصوصیات و تمیزات بر است و همه در روی رنگ حده و یکا کلی است
 که بهیچ وجه و هیچگونه فقر را دردی گنجائی نیست و نسبت وی به همه مساوی است بلا تفاوت و لا کن تفاوت
 از ایشان باز دیده کرده و زیرا که بعضی از این حقایق گویند و صور علمیه از همه مساویان حضرت و وجود با حدیه جمیع
 جمیع شیوه طهور آثار با و احکامها فیها استعداد طهور جمیع اسما و صفات الیه است الایجاب ذاتی یعنی
 تا پیش از آنست که شکر هم باشد و بهیچ اسما و صفات الیه و کمالات ربوبیه متحقق گردد و حیوانات
 و غیره من الصفات الغاییه و الاسما المتعالیه ۱۲ شرح عبده الملک - مسئله حقایق گویند و قسم اند
 متوجه که طهور همه اسما و صفات در ایشان بر سبیل مساوات باشد نه بالیه و مغلوبه یعنی بعضی بر بعضی
 بنی ماضی الله علیه و سلم و کل عدوی چه آنحضرت منظر احدیه جمیع و صورت یقین اول است که در آنجا جلوه
 احدیه هیچگونه فقر و افرط و فقر لطراز راه اینست و نیز چون حقیقت آنحضرت بعد از طهور است جمیع اسما
 و صفات و جنوبی و نسبت لغیبات امکانی را که بعد وجود رسیده اند پس الایجاب نسبت همه اسما و صفات
 شکره بر وی برابر باشد بلا غاییه و مغلوبه و لیس است که طهور جمیع اسما و صفات در ایشان بر سبیل مساوی
 نیست بل بر وجه اختلاف شده و وضعفاً و عالیته و مغلوبه واقع است چون سایر کمال افراد انسان از
 انبیا و اولیاء که انبیین از شریف و معارف آنها بود است ۱۲ من شرح عبده الملک من اللوائح -

همه تحقق و ظهور کمال اسمائست که کمال جلا و استجلا است کمال جلا
یعنی ظهور و کسب این اعتبارات و کمال استجلا یعنی شهود او و مر خود
کسب همین اعتبارات و این ظهوری و شهودیت عیانی و عینی
چون ظهور و شهود و مجمل در مفصل بخلاف ظهور کمال ذاتی که ظهور
ذاتست من نفس خود را در نفس خود از برای نفس خود بی اعتبار غیر و غیر
و این ظهوریت علمی و عینی چون ظهور مفصل در مجمل و غنا، مطلق لازم
کمال ذاتست و معنی غنا، مطلق آنست که شیون و احوال اعتبارات
ذات با حکامها و لوازمها علی وجه کلی اجلی - که در جمله مراتب تعالیها
و کونیها می نمایند مر ذات را فی بطونها و اندراج الكل فی وحدتها مشابها
و ثابت باشد بجمیع صورها و احکامها کما ظهرت و نظهر و ثبتت و
ثبتت و شهدت و شاهد فی المراتب و المراتب و ازین حیثیت از
وجود جمیع موجودات مستغنی است کما قال سبحانه ان الله غنی
عن العالمین -

ر ب ا ع

د امان غمناهی عشق پاک آمد و کپک / را بودگی نیاز ما شستی خاک

چون جلوه گر نظاره گر حلقه خود است	گرم او تو در میان نباشیم چه پاک
رباعی	
هر شان و صفت که هستی حق دارد	در خود همه معلوم و محقق دارد
در ضمن مقیدات محتاج خویش	از دیدن آن غنای مطلق دارد
ایضا	
واجب ز وجود نیک بدستغنی است	واحد ز مراتب عدد مستغنی است
در خود همه را چو جاودان می بیند	از دیدن شان برون خود مستغنی است
لایحه	
<p>چون تعینات و تشخصات افراد انواع مندرج تحت الحيوان را رفع کنی افراد هر نوع درو جمع شوند و چون ممیزات آن انواع را که فصول و خواص اند رفع کنی همه در تحت حقیقت حیوان جمع شوند و چون ممیزات حیوان و آنچه با او در تحت جسم نامی مندرج است رفع کنی همه در جسم نامی جمع شوند و چون ممیزات جسم نامی و آنچه با او مندرج است تحت الجسم رفع کنی همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون ممیزات جسم را و آنچه با او مندرج است تحت الجواهر اعنی العقول والنفس</p>	

رفع کنی همه در حقیقت جوهر جمع شوند و چون بابہ الاتیاز جوهر و عرض را رفع
کنی همه در تحت حقیقت ممکن جمع شوند و چون بابہ الاتیاز بین الممكن و الواجب
رفع کنی هر دو در موجود مطلق جمع شوند که عین حقیقت وجود هست و بذات
خود موجود دست نه بوجودی زاید بر ذات خود و وجوب صفت ظاهر است
و امکان صفت باطن او اعنی الاعمیان الثابتة الحاصلة تجلیتہ علی نفسه
متلبس بشیونہ - و این میزرات خواه فصول باشند خواه خواص و خواه تعینات
و تشخصات همه شیون الہی اند مندرج و مندرج بودند در وحدت ذات اولاً
در مرتبہ علم بصورت اعیان ثابتہ بر آمدند و ثانیاً در مرتبہ عین بواسطہ تلخیص احکام
و آثار ایشان بطاهر وجود که مجلی و آئینہ الیت مر باطن وجود را بصورت اعیان
خارجیہ گرفتند پس نیست در خارج الاحقیقتی واحد که بواسطہ تلخیص شیون
صفات متکثر و متعدد مینماید نسبت بانا که در ضیق مراتب مجبوس اند و
باحکام و آثار آن معتقد -

رباعی

گر دیم تصفح ورقا بعد ورق

جز ذات حق و شیوننا و تیسر

مجموعه کون را بقانون سبق

حقا که ندیدیم و نخواهیم در

رباع

تا چند حدیث جسم و البعاد و جهات	تا کے سخن معدن و حیوان و نبات
یکذات فقط بود محقق نہ ذوات	این کثرت و ہی ز شیون بہت و صفات

لائیحہ

مراد با اندراج کثرت شیون در وحدت ذات نہ اندراج جزو است در کل
 و نہ اندراج منظوف در ظرف بلکہ مراد اندراج اوصاف و لوازم است
 در موصوف و ملزوم حیوان اندراج لضعفیت و ثلثیت در بعیت و خمسیت

سلسلہ موجود و قسم بہت سی عالمی مالا جزوہ یا مرکب ای مالا جزوہ و مرکب نیز و قسم بہت یا مرکب در عقل و یا مرکب
 در خارج مرکب در خارج آنست کہ مضمون مجتہد باشد از اجزا متمیزہ و در خارج بدان معنی کہ ہر جزو را وجودی باشد مستقل
 متمایز و متغایر از وجود جزو دیگر ہر چون جسم کہ مرکب است از حیولی و صورتہ و مرکب در عقل آنست کہ مجموع مضمون
 باشد از اجزا متمیزہ و در خارج با معنی کہ ہر جزو را وجود مستقل و متغایر وجود جزو دیگر نباشد بلکہ جعل یا ترکیب
 در خارج عین جعل آن دیگری باشد و جعل مرکب بعینہ در خارج عین جعل آن اجزا و بیش از آن نیست کہ
 اگر در عقل متمیز باشد ہر نوع کہ مرکب از جنس و فصل است و مرکب را کل نامند و اینچنان از ترکیب کردہ
 شدہ ہند ۱۲ من شرح عبدالملک

سلسلہ قولہ چو: اندراج لضعفیت او ای کوئہ لضعفا لاشنین و ثلثا لثالثہ و در ثلثا لثالثہ و کذا الی مالانباتیہ
 من النسب و الاضامات الحدیثیہ فی ذات الواحد العدوی زیرا کہ این عبارات اگرچہ در عقل زیاد بر
 ذات واحد عددی اند و قایم بوی و عقل حکم میکند با تمایز ایشان از یکدیگر و از واحد عددی نیز
 علما و تصور الکن از آن رو کہ قابلیت ذات واحد عددی اند نہ شدہ درج در مطلق قابلیتہ او کہ جامع
 جمیع قابلیتات است یعنی صلاحیت او منسب و مختلفہ را ہر آئینہ آن قدر از وجود و تحقق نیست کہ
 نسبت شان بان قابلیت جامعہ ہر چو بہ منظوف باشد نظوف و ہر چنان آن قابلیت جامعہ را
 نسبت بذات واحد عددی انقدر تفار و اشینت نیست کہ نسبت او بان ذاتہ نسبت نظوف
 نظوف و نسبت اجزا و کل باشد ۱۲ من شرح عبدالملک -

الی ما لا نهایت له در ذات واحد عددی زیرا که این نسب در وسع
 مندرج است و اصلاً ظهور ندارد مدام که تکرار ظهور در مراتب جزو ^{تین}
 و ثلثه و اربع و خمس و واقع نشود و از اینجا معلوم می شود که احاطه
 حق سبحانه تعالی بجمیع موجودات همچو احاطه ملزوم است بلو از م ^ف
 است باوصاف نه همچو احاطه کل بجزویا طرف بمطرف تعالی الله
 عمالایلیق بجناب قدس -

رابع

در ذات حق اندراج شان محسوسست	شان چون صفت است ذات حق محسوسست
این قاعده یا دوار کا بنجا که خداست	نه جزو نه کل نه ظرف و نه منظرهست

لایح

ظهور و خفای شیون و اعتبارات بسبب تلبس بطا سر وجود و عدم ان
 موجب تغیر حقیقت وجود و صفات حقیقت او نیست بلکه مبنی بر تبدل
 نسب و اضافات است و آن مقتضی تغیر در ذات فی مثل اگر عمر و از
 همین زید بر خیزد و بر یسار شش نشیند نسبت زید با او مختلف شود
 و ذاتش با صفات حقیقت خود همچنان برقرار خود ماند و همچنین ^{حقیقت}

وجود بواسطه تلبس بامور شریفه زیادتی کمال نگیرد و بحسب ظهور در نظر
 خصیصه نقصان نه پذیرد نور آفتاب هر چند بر پاک و پلید تابد هیچ تغیر
 به باط نوریت او راه نیابد نه از مشک بوی گیرد و نه از گل رنگ و نه
 از خار عار و نه از خار اتنگ -

رباع

چون خورز فروغ خود جهان آراید	بر پاک و پلید اگر تب بد شاید
نی نوروی از هیچ پلید آید	نی پاکی از هیچ پاک آفراید

لا حیه

مطلق بمقتضای ظاهر نباشد و مقید بی مطلق صورت نه بند اما مقید
 محتاج است بمطلق مطلق مستغنی است از مقید پس مستلزم از طرفین
 است و احتیاج از یک طرف چنانکه میان حرکت بد و حرکت منقح درید است

رباع

ای در حرم قدس تو کس را جانی	عالم تو پید او تو خود پیدانی
ما و تو ز هم جدا نه ایم اما هست	ما را تو حاجت و ترا با ما نی

و ایضا مطلق مستلزم مقید است از مقیدات علی سبیل التبعیه نه مستلزم

امقیدہ مخصوص و چون مطلق را بدلے عنیت قبلہ اجتناب سمیہ مقیدہ
اوست لاغیر۔

رباعی

قرب تو با سباب و علل نتوان یافت	بی سابقہ فیض ازل نتوان یافت
برہر کہ بود توان گرفتن بدلے	تو بی بدلی ترا بدل نتوان یافت

فضل

الضی

ای ذات رفیع تو نہ جو ہر نہ عرض	فضل و کرمت نیست معطل لوعرض
ہر کس کہ نباشد تو عوض باشی ازو	وانرا کہ نباشی تو کسی نیست عوض

لا حیح ۲۲

استغفای مطلق از مقید یا اعتبارات است و الاظہور اسماء التوہبت
و تحقق نسبت ربوبیت بے مقید از محالات است۔

رباعی

ای باعث شوق و طلبم خوبی تو	فرغ طلب من است مطلوبی تو
گر اینیہ محبتی من بنود	ظاہر نشود جمال محبوبی تو

سلسلہ فی بعض النسخ لفظ الاملاک مکتوب فی مثل ذلک المقام ۱۲۔

لا ایل کہ ہم محب حق است و ہم محبوب او و ہم طالب حق است و ہم مطلوب او مطلوب
و محبوب است در مقام جمع احدیت و طالب و محب است در مرتبہ تفضیل و کثرت

رباع

ای غیر ترا بسوی تو سیری نہ
خالی ز تو مسجدے و ہم دیری نہ
ویدم ہر طالبان و مطلوبان را
انجملہ توئی و در میان غیر ی نہ

لایح ۲۳

تصدیق ہر شی تین وجود است و حضرت علم باعتبار شانی کہ آن شی منظر او
یا خود وجود متعین بہمان شان در ہمان حضرت و اشیا موجودہ عبارت از
تعیینات وجود باعتبار انصباع ظاہر وجود با ثار و احکام حقایق ایشان
یا خود وجود متعین بہین اعتبارات بروحی کہ حقایق ہمیشہ در باطن وجود
پہنان باشند و آثار و احکام ایشان در ظاہر وجود پیدا زیرا کہ زوال صورت
از باطن وجود محالست و الا جہل الزم آید تعالی اللہ عنہ ذلک علوا کبیرا

رباع

مایم وجود اعتبار است وجود
در خارج و علم عارض ذات وجود
در پردہ ظلمت عدم مستوریم
ظاہر شدہ نکس ما ز عرات وجود

ما یم وجود و اعتبار است وجود

پس ہر شئی بحسب حقیقت و وجود یا وجود متعین است یا تعین عارض موجود
 و تعین صفت متعین است و صفت باعتبار مفہوم اگرچہ غیر موصوف است
 اما باعتبار وجود عین اوست و تغایر بحسب مفہوم و اتحاد بحسب وجود
 موجب صحت حمل است۔

رباعی

در رلق گدا و طلسم شہ سہمہ اوست	ہمایہ و ہمیشہ و ہمہ ہمہ اوست
باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست	در انجمن فرق و نہان جاہ جمیع

لاکھی ۲۴

حقیقت وجود اگرچہ بر جمیع موجودات ذہنی و خارجی مقول و محمول میشود
 اما اور مراتب متفاوت است بعضہا فوق بعض و در ہر مرتبہ اورا
 اسامی و صفات و نسب و اعتبارات مخصوصہ است کہ در سایر مرتبہ نیست
 چون مرتبہ الوہیت و ربوبیت و مرتبہ عبودیت و خلقیت پس اطلاق
 اسامی مخصوصہ مرتبہ الوہیت مثلاً چون اللہ و رحمن و غیرہ ما بر مراتب
 کونیہ عین کفر و محض زندقہ باشد و همچنین اطلاق اسامی مخصوصہ بر مرتبہ
 بر مراتب الہیت و ربوبیت غایت ضلال و نہایت خذلان باشد۔

ادراک حقیقتش در حجاب و هم اصحاب علم از امتناع مغز نقش در مضطرب
غایت نشان ابوی نشانی است و نهایت عرفان وی صیرانی -

رباع

ای در تو عیان ما و نهانها همه هیچ
از ذات تو مطلقاً نشان توان داد
بندار و تعینها و گمانها همه هیچ
کجا آنجا که توئی بودت آنها همه هیچ

ایضا

هر چند که جان عارف آگاه بود
دست همه اهل کشف و ارباب شهود
کمی در جسم مقدس تو اش راه بود
از دامن ادراک تو کو تا ه بود

ایضا

این عشق که هست جز و لانیفک ما
خوش آنکه دم از نور او صبح یقین
حاشا که بود بعضی با مدرک ما
ما را بر ما ندانند سلام شک ما

لاسیح ۲۶

مرتبۀ ثانیۀ یقین اوست تبیینی جامع در جمیع تعینات فعلیه و جوبیه الیه را و جمیع
تعینات الفعالیۀ امکانیه کونیه را و این مرتبۀ مسمیست تبیین اول بر آنکه اولی
مسئله عشق را و منتهی است یا بمعنی ذات و حقیقتۀ مطلقه وجود هست و یا بمعنی افراط خلق
و اضطراب دل و مراد اینجاست اولی است از شرح عبد الملک بر لواطج مسلک فرقی میان این مرتبۀ

بجز این نیست که هیچ نسبتی در آن نیست

باینه و مرتبه اول که لا تعین است جز باین نیست که مرتبه اولی جامع جمیع تعینات فعلیه و وجودیه و انفعالیه
امکانیه بر وجه جمع و اجمال است بل جامع نسبت سلویه و اجمالی نیست باینکه اگر متناز از نسبتی در آن نسبت
اجاییه نیست و همچنین هیچ نسبتی از نسب سلویه و اجمالیه نسبت باینکه اگر متناز از نسبتی دیگر از نسب سلویه
و اجمالیه نیست و اگر نسبت با حضرت حق سبحانه در آن مرتبه اولی هر چیزی چنانکه هست ظاهر و عیان است
و مرتبه ثانیه جامع جمیع تعینات اجمالیه است چه تعینات فعلیه و وجودیه و چه تعینات انفعالیه اجمالیه
بر وجه فرق و تفصیل بآن معنی که نسبتی از نسب فعلیه و انفعالیه نسبت باینکه اگر متناز است از نسبتی
از آن نسبت فعلیه و انفعالیه باقی از آن مرتبه ثانیه است و در همین جهت این مرتبه ثانیه را تعین
گفته اند ۱۲ شرح عبد الملک مستطاب و این مرتبه را وحدت و احدیه و جمع نیز خوانند لا محاله اکثره العلیه
و العینیة و عدم تفصیلها فیها و نسب اول نیز گویند لا نه فوق الغیب الثانی و همین است مرتبه علم اجمالی که
معلوم می یابد و در مشار و مسمیه با ما گردود و مجموع کل جامع و صاج کثرت بود و قابلیت آن دارد که نسبت اول
وی در مرتبه ثانیه گفته پدید آید و از کثرت و داخلی و خارجی منزله بود و عدم ظهور چیزی بر شیا گویند درین مرتبه
سبب استقامت و اعیان ایشان عینا عینا باشد و درین مرتبه انسان العلم و انما شان القدره و انما شان
و این مرتبه را دائره الوجوده هم گویند جز ذات و احد درین دائره و حده مدرك نفسهاست پس در
اجمالی بصورت قاب در وسطه و دائره را بر آورده و دائره قوس بدو قوس احدیه و واحدیه گردانیده
به قوس احدیت اعتبارا هم جز ذات بدون اعتبار است و آن را
قوس فوقانی و عرضی خوانند و قوس واحدیت اعتبارا علم ذات مع الاعتبارات است و از قوس تحتانی
و عرضی گویند و آن قاب را باعتبار اشات اشغیبت اعتباری قاب قوسین و برنخ اول و برنخ کرکی گویند
و باعتبار ارتفاع اشغیبت مذکوره او ادله و حقیقت محمیه گویند چنانست مواعج می خورد و در نسبت
صلی الله علیه و سلم پس فرق میان وحدت و احدیه و واحدیه آنکه وحده علم مطلق است و احدیه علم
علم مقید و آن منشأ بود و این هر دو از وی ناشی بر مطلق منشأ مقید بود و مقید مطلق مشهور است
من جواهر الحقایق مخصوصا سگه بدانکه مرتبه جامع جمیع تعینات فعلیه و وجودیه و انفعالیه امکانیه بر وجه فرق
و تفصیل مقوس بدو قوس است قوسی مشتمل بر تعینات فعلیه و وجودیه و قوسی بر انفعالیه امکانیه بر وجه فرق
و اعتبار است اجمال و تفصیل اجمال قوس اول عبارت از احدیه جمیع تعینات فعلیه مبروره است و این
مرتبه او نسبت گویند و تفصیل قوس اول مرتبه ساسما حضرت ایشان است که تفصیل گویند است و عرض این هر دو
مرتبه اجمال و تفصیل قوس مذکور از مرتبه ظاهر وجود است که در جواب وصف خاص اوست نسبت
و اصلا غیر از این صفتی نیست و اجمال قوس ثانی عبارت از احدیه جمیع تعینات انفعالیه است که در ایشان
ایشان است تاثیر و انفعال یعنی قولی اثر از قوس اول و این را مرتبه گویند امکانیه خوانند و تفصیل این قوس مرتبه
علمت از اعیان و ارجح و مثل قوس و انسان و عرض این هر دو مرتبه اجمال و تفصیل قوس ثانی اعتبار
ظاهر علم است درگاه ظاهر وجود و یکویند با هم بلین وجود که حصره احدیه و واحدیه و وجودیه و عینیة و اطلاق نسبت

دورنجا باین معنی مذکور نیست زیرا کہ ظاہر وجود باین معنی شامل تمام مراتب وجود است من اولہا الی آخرہا
 و عروض ہر مراتب بخضرہ ذات از حیثیت ظاہر وجود است بہ این معنی نہ اعتبار این دو مرتبہ محاسب یعنی ظاہر وجود
 باین معنی از حضرت احدیت جمع است تا آخر مراتب تنزلات و گاہ ظاہر وجود میگویند بمقابلہ باطن وجود کہ صورت
 معلومہ و اعیان ثابتہ ممکنات اند و دورنجا باین معنی مذکور است و مرتبہ او تاثر و تاثر عالمیت و سبب
 است کہ از ملاحظہ علم معجز تجلی ذاتہ لذاتہ ظہور میکند یعنی حضرت ذات تا آنکہ شئی بصفات علم نیست هیچ لفظی
 از تعینات فعلیہ و انفعالیہ متعین نیست پس بالضرورت ذات من حیث التعیینات الفعلیہ عین ظاہر وجود است
 یعنی ذات ماخوذہ بحیثیت عالمیت کہ وجوب وصف خاص اوست و من حیث التعیینات الانفعالیہ
 باطن وجود و ظاہر علم باشد یعنی ذات ماخوذہ بحیثیت معلومیت یعنی صور معلومہ کہ امکان از لوازم^{۱۱}
 (من شرح عبد الملک)
 میر

تعیینات حقیقت وجود اوست و فوق آن مرتبہ لا تعین است لا غیر مرتبہ ثالثہ
 احدیت جمع جمیع تعینات فعلیہ موثرہ است و این مرتبہ الوہیت است و مرتبہ
 رابعہ تفصیل مرتبہ الوہیت است و آن مرتبہ اسما و حضرات ایشان است
 و اعتبار این دو مرتبہ از حیثیت ظاہر وجود است کہ وجوب وصف خاص
 او^{۱۲} مرتبہ خامسہ احدیت جمع جمیع تعینات انفعالیہ است کہ
 از نشان ایشان است تاثر و انفعال و این مرتبہ کونہ امکانیہ است مرتبہ
 سادسہ تفصیل مرتبہ کونہ است کہ مرتبہ عالم است و عروض این دو مرتبہ
 باعتبار ظاہر علم است کہ امکان از لوازم اوست و آن تجلی اوست بر خود
 بصورت حقایق و اعیان ممکنات پس فی الحقیقت وجود یکے مش
 کہ در جمیع این مراتب و حقایق کہ تفصیل مرتبہ و احدیتہ اند سار است

ووی ویرین مراتب وحقایق عین این مراتب وحقایق است چنانکه این مراتب وحقایق در دو عین وی بودند حیثه کان الله و لم یکن معه شیء -

رباع

هستی که ظهور میکند در هر چیزی
خواهی که بری مجال وی یا همه بی
رو بر سر می جواب را بین که چنان
می وی بود اندر وی و در می

ایضاً

بر لواج عدم لواج نور قدم
حق را مشرب از عالم زیراکه
لا یج گردونه کس درین سر محوم
در عالم حق است و حق در عالم

لایح

حقیقت استحقاق که ذات الهی است تعالی شانه حقیقت همه شمار است

سکه مراد از عدم در اینجا عدم اضافی است یعنی نسبت به وجود خارجی نه عدم مطلق زیرا که عدم مطلق قابل ظهور چیزی نیست پس مراد از لواج عدم اوینا البته وحقایق ممکنا بود و مراد از لواج چیزی است که ظاهر شود از عالم عین نور تجلی و نور عباد از چیزی است که غلظه بوی زایل گردد و نور را مراتب است و غلظه را نیز محبت و انزاسه معنی مستعمل است یکضیا که ضلالت است دوم علمی که خدش جهل است سوم وجود که خدش عدم است و بیخ غلظه تا یکسر از عدم نیست بیخ نور روشن تر از نور وجود است که او بخود ظاهر است و همه اشیا باو ظاهر و بیخ بیخ خود ظاهر نباشد ممکن نیست که بیخ غیر تواند بود پس غلظه محض مرطه بود و نور صفا و بیخ بی میگرد و نور است غلظه با غلظه و غلظه متمیز بود که مسمی است بیضا اما عدم در آن غلظه بواسطه انقضاء نور است و عدم روی نور صرف بجهت کمال نور است و بساطه او که بیخ چشم را تضعیف و عدم و تقا و متعاب آن نیست که کمال اثر نور او را

تواند دید ۱۲ من شرح لواج از عبد الملک همدانی

سکه حقیقه بر شی عبارات از چیزی است که آن شی بوی شی است و بدون وسوسه شی نیست ۱۲ -

ہم ہرگز نہیں ہوتے
دائرہ حقائق

اواو فی حد ذاتہ واحد است کہ عدد را باورہ نیست اما باعتبار تجلیات متکثرہ
واقعیات متعددہ در مراتب مآرہ حقائق عرضیہ تابعہ پس ذات واحد بواسطہ
صفات متعددہ جو اسرار و اعراض متکثرہ مینماید و من حیث الحقیقت یکی است
کہ اصلاً متعدد و متکثر نیست۔

رباعی

ای بر سر حرف این و آن نازدہ خط
پندار دہ ولی دلیل بعد است و بسخط
ورجہ کائنات بسہو و غلط
کیک عین فہم وان و یکذات فقط

این عین واحد از حیثیت مجرد و المطلق از تعینات و تعینات مذکورہ حق است
و از حیثیت تعدد و متکثر کہ بواسطہ نفس او بہ تعینات می نماید خلق پس عالم ظاہر
حق است و حق باطن عالم و عالم پیش از ظہور عین حق بود و حق بعد از ظہور
عین عالم کما قال العارف المحقق الشیخ المنصور سبحان من اللفظ نفس
فماہ تھا و سبحان من کشف نفسه فمماہ خلقا بلکہ فی الحقیقت یکہ حقیقت است
و ظہور و بطون و اولیت و آخریت از نسب و اعتبارات او ہوا اول و الآخر
و الظاہر و الباطن۔

رباعی

<p>بر شکل تبارن رهن عشاق حق است چیزیکه بود ز روی تفتیب جهان</p>	<p>لا بلکه عیان در همه آفاق حق است و الله که همان زوجه اطلاق حق است</p>
<p>ایضا</p>	
<p>چون حق به تفصیل شون گشت گر باز روند عالم و عالمیان</p>	<p>مشهود شد این عالم پر سود و زیان بارتبه اجمال حق آید میان</p>
<p>لا یحی ۲۸</p>	
<p>شیخ رضی الله تعالی عنه ورفص شعبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین واحد که حقیقت هستی است و آن تبدیل و متحد و میگردد مع الانفاس و الآنات در هر آنی عالمی بعد میسر و مثل آن دیگری بوجود میآید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند لکن ما قال سبحانه بل هم فی لبس من خلق جدید و از ارباب نظر کسی بر این معنی مطلع نشده است مگر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض است حین قالوا الاعراض لا تتقی زمانین دیگر جابینه که معروفند بسو قسطائیه در همه اجزاء عالم چه جوهر و چه اعراض و هر یک از فریقین من وجه خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جوهر متعدده کرده اند و در حقیقت وجود</p>	

و اعراض متجدده را قایم بآنها داشته اند و نه دانسته اند که عالم جمیع
 اجزایه نیست مگر اعراض متجدده بتبدل مع الانفاس و الالباب
 که در عین واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین زائل میشوند ^{انها} مثال
 بوی متلبس میگردد پس ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلط میفتد
 و می پذیرد که آن امر است واحد مستمر کما تقول الاشاعره فی تعاقب
 الامثال علی محل الاعراض من غیر خلوان من شخص من العین
 مماثل للشخص الاول فینظن الناظر انها امر واحد مستمر

رباعی

بحریت نکاسنده نه افزیده	امواج پرورونده دآینده
عالم چو عبارت از همین امواج است	بنود و وزمان بلکه دوان پاست

الضیاء

عالم بود ازنی زعبت عاری	واندر همه بطور ایست نهر جاری
نهری جاری بطور پاسک طاری	تست حقیقه الحق ایق ساری

و اما خطای سوسطایه آنست که مع قولهم بالتبديل فی العالم باسره تشبه
 شده اند با یکدیگر حقیقت است که متلبس میشود بصورده اعراض عالم

و موجودات متعینہ و متعددہ نمی نماید و ظهور نیست اور در مراتب کونی
جز باین صورت و اعراض چنانکه وجود نیست اینها را در خارج بدون او -

رباع

سوفسطایکے از خرد بخیب رست گوید عالم خیالی اندر گذر است
آری عالم همه خیال است ولی پیوستہ درو حقیقی جلوہ گراست

و اما ارباب کشف و شہود می بینند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
در ہر نفسی متجلی است بہ تجلی دیگر و در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی در ^{آن}
بیک تعین و یکشان متجلی نیست کہ در ہر نفسی تعینی دیگر ظاہر شود
و در ہر آئی نشان دیگری تجلی میکند -

رباع

ہستی کہ عیان نیست در آن نشان در شان دیگر جلوہ کند ہر آنے
این نکتہ بجز کل یوم فی شان گر بآیدت از کلام حق برمانے

و سر درین نکتہ آنست کہ حضرت حق را سبحانہ اسماء متقابلہ
بعضی لطیفہ و بعضی ظہیرہ و ہمہ دایما بر کار اند و تعطیل بر هیچ یک
جائز نہ پس چون ^{حقیقت} از حقایق امکانیہ بواسطہ حصول شرطی

وارتفاع موانع مستعد وجود گردد و رحمت رحمانه او را دریا بدو بر روی
 افاضه وجود کند و ظاهر وجود بواسطه تنبیس با ثار و احکام آن حقیقت
 متعین گردد معنی خاص و متجلی شود بحسب آن تعین بعد از آن بسبب قهر
 احدیت حقیقی که مقتضی اضمحلال تعینات و آثار کثرت صورت است از آن تعین
 منسلخ گردد و در همان آن اسلخ بر مقتضای رحمت رحمانه تعینی دیگر
 که شامل تعین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت مضمحل گردد
 و تعین دیگر بر رحمت رحمانه حاصل آید و بکذا الی ما شاء الله پس هیچ دو
 بیک تعین تجلی واقع نشود و در هر آنی عالم عدم می رود و دیگری مثل آن
 بوجود می آید اما محجوب بحسب تعاقب امثال و تناسب احوال می پندارند
 که وجود عالم بر یک حال است و دراز منته متوالیه بر یک منوال —

رباع

سلسله قول رضی الله عنه در همان آن ایضاً بظن برین عبارت وارد می شود که وقتی که تجلی قهری بعد تجلی
 لطفی در یک آن شد و آن طرف برود تجلی است پس باید که آن منقسم شود و این معنی خلاف بصرفات محسوس است
 جوایش آنچه در خاطر ظاهر ظهور کرده است که مولانا در بی مقام آن را بمعنی سلسله حکما که از شناسش عدم انقسام
 است مگر فتنه بلکه مجازاً وقت توارد تجلیتین را که بر رحمت می شود بان تعبیر کرده چنانکه آن و زمان
 برود از حرکت فلک اعظم است و چون فلک مذکور هم در تجلی قهری فنا شد پس اعراض تا بعد آن نیز
 فنا خواهد شد و آن هم که از توابع اوست فنا خواهد شد و وقتیکه آن فنا شد پس طرف تجلی
 قهری و لطفی نخواهد بود لان طرفیه متوقف علی وجوده ۱۲ (کتابه محمد سعید طبیب گوپاموی)

سبحان اللہ زہی متاوند و دود	سبح فضیل و کرم و رحمت و ہمد
در ہر نفسی بردہ ہائی بعد م	و آرد گری چون سب اندم بوجو

الضیاء

انواع عطا گر چہ خدای نجشد	ہر اسم عطیہ خدای نجشد
در ہر آئی حقیقت عالم را	یک اسم فنا یکے بقامی نجشد

دلیل بر آنکہ عالم مجموعہ اعراض مجتمعه است در عین واحد کہ حقیقت وجود است
 است کہ ہر چند حقایق موجودات تجدید میکنند و در حدود ایشان
 غیر از اعراض جسمی ظاہر نشود مثلاً وقتیکہ گویند انسان حیوان
 مطلق است و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالا را ادہ جسم و جسم
 جوہریت قابل مرابعا و ثلثہ را جوہر جوہریت لافی موضوع و موجود
 و اہمیت کہ مر اورا تحقق و حصول باشد درین حدود ہر چہ مذکور میشود
 ہمہ از قبیل اعراض است الا آن ذات مبہم کہ درین مفہومات
 ملحوظ است زیرا کہ معنی مطلق ذات را لفظ است و معنی نامی ذات
 الوجود و بگذاری البواتی و این ذات مبہم عین وجود حق وستی حقیقی
 است کہ قائم است بذات خود و مقوم است مر این اعراض را و آنکہ

ارباب نظر میگویند که امثال این مفهومات فصول نیستند بلکه لوازم
 فصول اند که بآن از فصول تعبیر میکنند بواسطه عدم قدرت تعبیر از
 حقایق فصول بر وجهی که ممت از شوند از ما عدا خود بغیر این لوازم
 با لوازمیکه ازینها اخفا باشد مقدمه است ممنوع و کلامیت
 نامسموع و بر تقدیر تسلیم هر چه نظر با جوهر ذاتی باشد قیاس بآن
 عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگر چه داخل است در حقیقت جوهر
 خارج است از آن عین واحد و قائم است با او و دعوی آنکه اینها
 امری است جوهری و رای عین واحد در غایت سقوط تخصیص وقتی
 که کشف ارباب حقیقت که مقبلس است از مشکاکة نبوت بخلاف
 آن گواهی میدهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل و استدلال

میدهند

الحق و هویدی السبیل -

رباعیات	
تحقیق معانی از عبارات مجوی	بی زرع قیود و اعتبارات مجوی
خواهی یابی ز عدلت چهل شفا	قانون نجات از اشارات مجوی
ایضا	

<p>شد قصد مقاصد از مقصد مانع انوار حقیقت از مطالع الطالع</p>	<p>مشتی بوقوف بر موافق قانع هرگز نسود تا نکنے رفع حجب</p>
<p>ایضاً</p>	
<p>گر جمع کتب نمی شود رفع حجب طی کن همه را و عدالی الله و تب</p>	<p>در رفع حجب کوشش در جمع کتب در جمع کتب کجا بود نش حجب</p>
<p>لا حی ۲۹</p>	
<p>عظیم ترین حجابی و کشف ترین نقابی جمال وحدت حقیقی را بقیدات و تعدد آن است که در ظاهر وجود واقع شده است بواسطه تلبس آن با حکام و آثار اعیان ثابته در حضرت علم که باطن وجود است و مجویان را چنان مینماید که اعیان موجود شده اند در خارج و حال آنکه بوسی از وجود خارجی بمشام ایشان نرسیده است و همیشه بر عدمیت اصلی خود بوده اند و خواستند بود و آنچه موجود و مشهود است حقیقت وجود است اما باعتبار تلبس با حکام و آثار اعیان نه از حیثیت آن و از آنها زیرا که ازین حیثیت بطون و حفا از لوازم است پس فی الحقیقت حقیقت وجود همچنان بر وحدت حقیقی خود است که از لا بود و ابد خواهد بود و اما بر نظر اعیان بسبب احتیاج بصیور</p>	

کثرت احکام و آثار مقید و متعین درمی آید و متعدد و متنکث نمایند -

رباع

بحریت و جوه جاودان موج زلفان
از باطن بحر موج بین گشته عیان
زان بحر زنده غیر موج اهل جهان
بزطایر بحر و بحر در موج نهان

ایضا

بنگر بجهان سر آبی نهان
پیدا آمد ز بحر ماهی ابنوه
چون آب حیات در سیاهی نهان
شد بحر در انبوهی ماهی نهان

لایحه

هرگاه چیزی در چیزی نموده میشود ظاهر غیر مظهر است یعنی ظاهر دیگر و مظهر
دیگر است و ایضا آنچه نموده میشود از ظاهر در مظهر شیخ و صورت است
ذوات و حقیقت الوجود حق و هستی مطلق که هر جا ظاهر است عین
مظهر است و در همه مظاهر بذات ظاهر است -

رباع

گویند دل آینه این عجب است
در آینه زوی شاهدان نیست عجب
در روی رخ شاهدان خود بین عجب است
خود شاهد و خود آینه هم این عجب است

ايضا

ای آئینه را واجب صوت تو	یک آئینه کس نذید بصورت تو
فی بی که ز لطف در همه آئینه ها	خود آئینه پدید نه صورت تو

لاکچ ۳۱

حقیقت هستی بجمیع شیون و صفات و نسب و اعتبارات که حق تعالی بجهت موجودات اند در حقیقت هر موجودی ساریت و لهذا قیل کل شیئی فی کل شیئی صاحب گلشن راز گوید۔

سبت

دل یک قطره را اگر برشکافی	ابرون آید از و صد بحر صافی
مستی که بود ذات خداوند عزیز	اشیا همه درویند او در همه نیز
اینست بیان آنکه عارف گوید	باشد همه چیز مندرج در همه چیز

لاکچ ۳۲

هر قدرت و فعل که ظاهر از منظر صادر می نماید فی الحقیقت از حق در آن منظر ظاهر است نه از منظر بشر بشری رضی الله عنه در حکمت منفیه
 لا فصل للعین بل الفصل لربها ینها فانها انت العین ان ایضاً الیهما فعل

پس نسبت قدرت و فعل به بنده از جهت ظهور حق است بصورت اولی
 از جهت نفس او و الله خلق کم و ماعلمون میخوان و وجود و قدرت و فعل خود را
 از حضرت بخون میدان -

رابع

از ما همه عجز و نیستی مطلوب است	هستی و توابعش ز ما مسلوب است
این اوست پدید آمده در صورت ما	این قدرت و فعل از ان بهمانست و با است

الضی

چون ذات تو منفی بود ای صاحبش	از نسبت افعال بخود باشش
شیرین مثلش شو من کن روی ریش	بست العرش اولام انفتش

الضی

وصافی خود بر غم حاسد تا کی	ترویج چنین متاع کاسد تا کی
تو معدومی خیال هستی از تو	فاسد باشد خیال فاسد تا کی

لا یحیی

چون صفات و احوال و افعال که در نظر ظاهر ظاهر است، فی الحقیقت سنا
 بچنین ظاهر در آن مطهر است پس اگر احوالنا در بعضی از آنها شتری

و نقصانی واقع باشد از جهت عدمیت امر وجودی دیگر تواند بود زیرا که وجود
 من حیث هو وجود غیر محض است و از هر امر وجودی که شری متوهم میشود بواسطه
 عدمیت امر وجودی دیگر است نه بواسطه آن امر وجودی من حیث هو
 امر وجودی —

رباع

برفتگی از قبیل ضیاع است کمال	باشد ز لغوت ذات پاک متعال
بر وصف که در حساب شمر است و بال	وارد بقصور قابلیت مال

حکما در آنکه وجود غیر محض است و دعوی ضرورت کرده اند و از برای توضیح
 مثالی بنده آورده گفته اند که مثلا برود که مفید شمار است و شمر است
 نسبت با شمار شمر است او نه از آن جهت است که کیفیتی است از کیفیات
 و هم وزیر که او از این جهت کمال است از کمالات بلکه از جهت است
 که سبب شده است هر چند و حصول اثار را کمالات لایق خود همچنین
 قتل شد که شمر است شمر است او نه از جهت قدرت قابل است قبل
 با طاعت است با قابلیت عفو مقبول مرطوع را بلکه از جهت ذوال
 حیاته است و آن امریست عدی الی غیر ذلک من الامسنة

رباع

میدان بقین که محض خیر است ایدل	هر جا که وجود کرده سیرت ایدل
پس شرمه مقتضا غیر است ایدل	هر شرمه عدم بود عدم غیر وجود

لایحه ۳۴

حضرت شیخ صدرالدین قزوینی سوره در کتاب شرح فصوص منیر مایه
 که علم تابع است موجود را بان معنی که هر حقیقتی از حقایق را که وجود است
 علم است و تفاوت علم بحسب تفاوت حقایق است در قبول وجود کما
 و نقصاناً پس آنچه قابل است موجود را علی الوجه الاتم والا کمل قابل است
 مر علم با علی نذا الوجه و آنچه قابل است موجود را علی الوجه الانقص
 است بعلم علی نذا الوجه و غشای این تفاوت غالبیت معلومیت احکام
 و جوب و امکان است در هر حقیقتی که احکام و جوب غالب تر آنجا وجود و
 علم کاملتر و در هر حقیقتی که احکام امکان غالب تر آنجا وجود علم ناقص تر
 و غالباً که خصوصیت حکم تابعیت علم موجود را که در کلام شیخ واقع
 شده است بر سبیل تمثیل است والا جمیع کمالات تا بعد موجود را چون
 حیات و قدرت و ارادت و غیر تا همین حالت و قال بعضی

قدس الله تعالی اسرار ہم سچ فردی از افراد موجودات از صفت علم
 عاری نیست اما علم پرورد و وجود است یکے انکه بحسب عرف آنرا علم میگویند
 و هر دو قسم پیش از باب حقیقت از مقوله علم است زیرا که ایشان
 مشاهده میکنند سرایت علم ذاتی حق را سبحانه و بر جمیع موجودات
 و از قبیل قسم ثانی است مثلاً که بحسب عرف آنرا عالم میدانند اما فی پنجم
 او را که تمیز میکنند میان بلندی و پستی و از بلندی عدول میکنند بجا
 پستی جاری میگردد و همچنین در داخل جسم متغزل نفوذ میکند و ظاهر
 متکاثف را ترطیب میکند و میکزد زالی غیر ذالک پس از خاصیت
 علم است جریان وی بر مقتضای قابلیت قابل و عدم مخالفت بان
 اما درین مرتبه علم بصورت طبیعت ظاهر شده است و علی بن القیاس
 سرایتیة العلم فی سایر الموجودات بل سرایتیة جمیع الکمالات المتعالیة
 للوجود و فی الموجودات باسرا -

و دیگر آنکه بحسب عرف آنرا علم میگویند

رباعی

<p>بستی بصفتی که در وجودها بر وصف زعمی که بود قابل آن</p>	<p>دارد در میان در همه اعیان جهان بر قدر قبول عین گشت است عیان</p>
--	---

لائی ۳۵

ہمچنانکہ حقیقت ہستی از جهت صرافت و اطلاق خود شس ساریست در
 ذوات جمیع موجودات بگشتی کہ در آن ذوات موجودات عین آن
 ذوات است چنانکہ آن ذوات در روی عین وی بودند ہمچنین صفات
 ۵ کاملہ او بکلیتہا و اطلاق او در جمیع صفات موجودات ساری اندیشائی کہ
 در ضمن صفات ایشان عین صفات ایشان اند چنانکہ صفات ایشان
 در ضمن آن صفات کاملہ عین آن صفات کاملہ بودند مثلاً صفت علم
 در ضمن علم عالم تجزیات عین علم عالم تجزیات است و در ضمن علم عالم
 بکلیات عین علم عالم بکلیات است و در ضمن علم فعلی و انفعالی عین
 ۱۰ علم فعلی و انفعالی است و در ضمن علم ذوقی و وجدانی عین علم ذوقی
 و وجدانی است تا فایقی کہ در ضمن علم موجوداتی کہ کجب عرف ایشان
 را عالم نمیدارند عین علمیت کہ لایق حال ایشانست و علی ہذا تعیسا
 فی سایر الصفات و الکمالات —

نہند
 نمیدانند

رباع

۱۵ امی ذوات تو در ذوات ایمان ساری
 اوصاف تو در صفات ساری

وصف تجوزات مطلقیت است	در ضمن مظاہر از تقیید عاری
لایحه ۳۴	
<p>حقیقت هستی ذات حق است سبحانه و تعالی و شیون و نسب و اعتبارات آن صفات او و اظہار او و خودش را مقبلت بنده النسب والاعتبار فعل و تاثیر او و تعینات ظاہرہ مترتبه علی ہذا الاظہار آثار او —</p>	
رابع	
خود را بشیون ذاتی آن پروردگارشین	شد جلوه ده از مظاہر دینی و دین
زین نکته کہ گفتیم ای طلبکار یقین	دست و صفت فعل و اثر صفت بین
لایحه ۳۵	
<p>کلام شیخ رضی اللہ عنہ در بعضی مواضع مخصوص مشعر بانست کہ وجود جمیع اعیان ممکنات و کمالات تابعہ موجود را مضاف بحضرت حق سبحانه و تعالی و در بعضی مواضع دیگر مشعر بانکہ آنچه مضاف بحضرت حق است سبحانه همین الفاظہ وجود است و بس و لوابع وجود است متضمنات اعیان است و توفیق بیان این دو سخن آنست کہ حضرت حق را و بجملی است یکی تجلی علمی عینی کہ صوقیہ تعبیر از آن بفیض آدس کرده اند و آن عبارت</p>	

تجلی علمی عینی
 صوقیہ تعبیر از آن
 بفیض آدس کرده اند

تجلی در سوره الفصیح

از ظهور حق است سبحانه از لاد حضرت علم بر خودش بصور اعیان
 و قابلیت و استعدادات ایشان و دوم تجلی شهادی وجود
 که معتبر نشود بفضیلت مقدس آن عبارت است از ظهور وجود حق سبحانی
 و تعالی منصف با حکام و انار اعیان و این تجلی ثانی مترتب بر تجلی
 اول است و مظهر است مکالمات را که تجلی اول در قابلیت و
 و استعدادات اعیان اندراج یافته بود -

رباعی

یک وجود نفس بسته صد گونه	یک وجود نصیب هر یک واده جدا
آن وجود نخستین از لا بود و بر آن	این وجود پسین است ترتب ابتدا

بس اضافت وجود مکالمات تا بعد موجود را حتی سبحانه و تعالی
 باعتبار مجموع تجلیین است و اضافت وجود حتی سبحانه و تعالی
 و اضافت توابع با اعیان باعتبار تجلی ثانیست زیرا که مترتب نمیشود
 بر تجلی ثانی الا افاضه وجود بر اعیان و اظهار آنچه اندراج یافته بود
 در ایشان مقتضای تجلی اول -

رباعی

بشنو سخن مشکل و سر مغلوق	هر فعل و صفت که شد با عیان ملحق
از یک جهت آن جمله مضاف است	و زوجه در جمله مضاف است بحق

تذییل

خاتمه	و فی بعض النسخ مکان لفظ الخاتمه وقع لفظ
-------	---

چون مقصود از این عبارات و مطلوب از این اشارات تنبیه بود بر احاطه ذاتی حضرت حق سبحانه و تعالی و سر بیان نور وجود او در جمیع مراتب وجود تا سالکان آگاه و طالبان صاحب اقتباه بشهود و سبوح ذات از مشاهده جمال ذات او ذاسل نشوند و بطور سبوح صفت از مطالع کمال صفات او غافل نگردند و آنچه مذکور شد در ادای این مقصود کافی بود و به بیان این مطلوب وافی لاجرم برین قدر ختصا افتاد و برین چند رباعی اقتصار کرده شد -

رباعیات

جامی تن زین سخن طراری چسبند	افسون گرمی فسانه سازی تا چسبند
اطهار حقایق بسنج نیست خیال	ای ساده دل این خیال بازی تا چسبند

الضیاء

در زنده فقر عیب پوشی بهتر	در نکته عشق تیر پوشی بهتر
---------------------------	---------------------------

<p>از گفتم و شود ما نموشی بهتر</p>	<p>چون بر رخ مقصود نقاب است سخن</p>
<p>ايضاً</p>	
<p>کيدم سوارين هرزه درانی خاموش مادام که چون صد نکردی همه گوش</p>	<p>تا کی چو درای کردن افغان وجود گنجینه درها حقایق نشوی</p>
<p>ايضاً</p>	
<p>میدار کرا بل و افشی پس سخن کین در نشود سفته با کاس سخن</p>	<p>ای طبع تر گرفته و سوا سخن کمشای زبان بکشف سرار وجود</p>
<p>ايضاً</p>	
<p>وانکه شوق از جمال غیب اندر کش پاورد امان و سپید ایند کش</p>	<p>یک خط بنهر کیه لبیب اندر کش چون جلوه آن جمال پر ز تو نیست</p>
<p>ايضاً</p>	
<p>اقوده مکن ضمیر پاکت به سخن لب بجشانی بنطق خاکت بدین</p>	<p>ای کرشمش افتاده چاکت مکفن چون لال تو بود در و گرس این</p>
<p>ايضاً</p>	
<p>از بهر نظاره صد هزار ایینه پیش</p>	<p>ممشوقه تکلیت ایک بنهاده پیش</p>

<p>بر قدر صفت و صفا چهره ایشان</p>	<p>در هر یک از آن آینه با بنموده</p>
<p>صفت</p>	
<p>ظاهر شده آن نور با نواع ظهور توحید همین است دگر و هم غم و غم</p>	<p>در کون و مکان نیست عینا جز یکی حق نور و تنوع ظهورش عالم</p>
<p>صفت</p>	
<p>کثرت صفت قوایل امکانی باید که از اختلاف قابل دانی</p>	<p>حق وحدانی و فیض او وحدانی هر گونه تفاوت که باشد می</p>
<p>صفت</p>	
<p>کافا در آن پر تو خورشید وجود خورشید بر آن هم بهمان رنگ نمود</p>	<p>عالم همه شیشه های گوناگون بود پیشینه که سرخ بود یا زرد و کبود</p>
<p>صفت</p>	
<p>و اندر صفت وجود بر یک حالت این نیست بقا تجدد و امثال است</p>	<p>چیزیکه ما شیش بیک منوال است در نزد نظر گرچه بفتائی دارد</p>
<p>صفت</p>	

صحیح	غلط	صحیح		غلط	صحیح	
		صفحہ	سطر		صفحہ	سطر
در وجود مطلق	در موجود مطلق	۲۸	۳	دقتنا	دقتنا	۲
مربک ای مالہ جزیر	مربک ای مالہ جزیر	۲۹	۱	کبریا	کسریا	۵
نہ ظرف و سنے	نہ ظرف و سنے	۳۰	۹	بمجز	بمجز	۳
خسبہ	حس	۳۱	۲	بکشائے	بکشائے	۱۲
سبیل القبلتہ	علی سبیل اللہ	۳۲	۵	محبت	محنت	۳
	است	۳۵	۲۵	در جمع سباب	در جمع سباب	۱۱
تاثر و انفعال	تاثر و انفعال	۳۶	۲۵	خواہد	فراسند	۱۲
در نفس	ور نفس	۴۱	۷	زور چشم	زور چشم	۷
ز عبرت	رعبرت	۴۲	۱۲	وصفت کمال	وصف کمال	۱۳
در حقیقتہ	در حقیقتہ	۴۳	۵	صباحت	صباحت	۸
سمروات را تقدیر	سمروات تقدیر	۴۵	۷	لصبر	ناظر	۱۲
الہنود بکند	الہنود بکند	۴۶	۱۲	چشان	چان	۹
یا لواز میکہ	بالواز میکہ	۴۶	۲	و مرادات	و مرادات	۱۱
ہرگز	ہرگز	۴۷	۲	یکانہ مانی	یکانہ مانشی	۱۵
بحرست وجود	بحرست وجود	۴۸	۳	ہستی محبت	ہستی محبت	۱
وینجا	وینجا	۵۵	۷	امرئیت	امرئیت	۸
بس	بس	۵۶	۱۰	از نسبت ہمہ	از نسبت ہمہ	۹
شوازیں	سوازیں	۵۸	۳	ان نسبتہ کات	ان نسبتہ کات	۱۰
تمت تمام شد				فی حد ذاتہ	فی حد ذاتہ	۲۱
				بدو درو	بدو درو	۲۲
				وار دگرد	وار دگرد	۲۳
				اعیان ثانیہ	اعیان ثانیہ	۲۴
				با دست	باز دست	۲۵
				من لغیبہ	من لغیبہ	۲۶
				بے غایاتیہ	بے غایاتیہ	۲۷

اشتہار

دارالطبع انجمن اخوان الصفا میں بالفعل کتب مندرجہ ذیل مکمل موجود ہیں جن صاحبوں کو اسکی خریداری منظور ہو بہتم سے درخواست کر سکتے ہیں۔

نمبر	نام کتاب	مصنف	تاریخ	کیفیت
۱	تترلات کستہ	مولانا ابو العلوم علیہ السلام	۱۰	
۲	لواج شریف	مولانا عبد الرحمن جامی	۱۸	
۳	روزنامہ فغانی	=	۲۴	کسی کے کام آتی ہے

صاحب کسی کتاب کے ۲۵ نسخہ ایک دفعہ میں فرید فرما دیں اور انکی خدمت میں ایک نسخہ

موقوفیت یا فیصدی کمیشن بھرے دیا جائیگا

دارالطبع
انجمن اخوان الصفا

فمن يوتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا

بعون الله تعالى وقوته كتاب تطاب

المستجاب

شرايب

در اثبات

وحدة وجود بحر العلوم مولانا عبد القادر صاحب مقامات حليقة يوحى اليه من

ورد الطبع بمطبع دارالاصفا في ابادكن مطبوع

وَمَنْ يُوْتِي الْحِكْمَةَ فَدَاوَتِي خَيْرَ الْكُشَيْرِ

بعون الله وقوته كتاب مستطاب

المسحوبه

شیراز

از تصانیف ملک العلماء بحر العلوم مولینا عبد العلی رضی اللہ عنہ

باتهام ضعف العباد سید محمد یوسف الدین

در دار الطبع انجمن اخوان اصفا می حیدرآباد دیوبند طبع پو شید

چون همین دانش دانش خداشناسی است و کتب این دانش خند کیاب این خیر
 میخواهد که از کتب این دانش خند آنکه معتبر و صحیح دریا بد بر اسطه چاپ رنگ از زانی نیز
 تا الهی جریان و خداخواهان اگر توانند فیض باسانی بگیرند. باری از دانش خرنیه آن خند
 کشور معنی نسخه چند که در می یا بد بر و سه چاپ میکشد بو که بدین جلیله میاید پذیرای
 بدست آرد.

از آنجا که سخن از سخن بر سخن بدین تقریب لغتی از کلمات آن خود کشور معنی - نیز
 پائین می نگار و تا باشد که دانش آموزان روزگار از آن بهره بگیرند -
 میفرمودند آموزنده تا از رسمی دانش برگزیده بوالامرتبه تحقیق رسیده باشد
 دانش آموزان این شگرف دانش حرفی در دنیا مورد تأملی ادراک و کوتاهی دانششناسان
 رساند و نشود که دیگر آدم زاد از احادش نافر جایی و بر بادی ایمان بگیرند.

میفرمودند دانش خداشناسی بیدریزه گری آسپه بندگان نیاید اگر این جا میاید سعاد
 دوست ندهد نشاید که آدم زاد کور فرزند شود ناچار یاد دانش آموزی در آویزد که در حکمت الهی

والا پایہ اگہی داشتہ باشند اگر الا پاگہی کردار نتوانست رسید باری از گفتار ہم سبب
 نبود و اگر چه پیدایش انگیزند دانش از ترجمانی بیش نیست مگر ہمین دانش و اسپین دم
 بجا آید و پس از فرو شدن سبب جاوید سعادت گردد۔

فہرست کتب کہ زیر چاپ است

(۱) لواج شریف از مولینا عبدالرحمن جامی قدس سرہ

(۲) فصوص الحکم از شیخ محی الدین ابن عربی

(۳) کچکول از شاہ کلیم اللہ جہان آبادی

آنانکہ این کتب را خوش متکار باشند ازین خیر گمال خواستاری نمایند۔

سید محمد یوسف الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي تنزه عن كل نقص وتقيد وتقدر عن كل ما يتوهم في الكائنات

من تبحر وهو المحمود في كل مظهر وهو العبود في كل مسجد ونشيد ان لا اله الا هو

وان محمد مظهر الائمة رسوله وعبيده صلوات الله وسلامه عليه وعلى اله وازواجه و

واهل بيته واصحابه اجمعين اما بعد فيقول الفقيه الى الله الرحمن الرحيم عبد العلي

ابن الواصف، على اسرار الله نظام الدين محمد الانصاري التي كنت صنفتم رسالة

عرفت فيها عليه الصوفية الكرام واوليا العظام من مسألة وحدة الوجود وشهود الحق في كل

مرجوع بيان التنزيلات السنية التي للذات فيها ظهور وللعباد والمصطفين فيها الحق

شهود ثم امرت بان امر رسالة فارسية في تبيان تلك المسئلة من امره مطاع

والخالفة عند لايتطلع الذي اقترح في قالب السخاء والنوال والبس من الجبر وحليته الكمال

واعطاه الله تعالى الخلق الكريم وجعله مورد عنايات الرحيم الابرار ابن الامير الزواب الجبار

محمد عليخان انور الدين خان بہادر عالمہ اللہ تعالیٰ باحسان فامتثلت الامر ووجبت

عنان التحریر لیاذفض ختامها بالاختتام اللهم جعلها تبصرة لكل طالب مبتدئ وذكره

لكل منيته فمننا انا اشروع جدا انكم ذات واجب سبجا تعالیٰ عبارت سہت از وجود

وجود عین حقیقت و سہت سبحانہ مراد نیست از وجود مصدر یکہ مفہوم بولوان سہت

چہ این معنی انتزاعی سہت تعالیٰ عن کیوں بذ المعنی عینہ بلکہ وجود

عبارت سہت از حقیقتی کہ صدق وجود مصدر ہی سہت و نفس ذات خود کافی است

و موجودیت پس ذات حق سبحانہ نفس وجود سہت و در مرتبہ ذات خود بر ہی است

از شوب کثرت و ما سوا می و سہت کہ جبر سہت اجالہ شیونات و تعینات و نظام سہت

سبحانہ و تعالیٰ و او سبحانہ ظاہر سہت درین شیونات و ما می سہت دران

نہ میان ملوسہ و نہ میان اتحادی و مثل این سیران سیران واحد سہت و اعداد کہ

اعداد عبارت سہت از وحدت، بل از یادہ پس عین واحد ظاہر سہت و کثرت و

این کثرت فی ذاتہا وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاہر سہت بوجود ذات وی

سبحانہ کہ عین وجود سہت بلکہ وجود سہت سبحانہ ظاہر سہت درین کثرت

۱۰ هو الاول والاخر والظاهر والباطن سبحانه الله عما يشركون پس ذات واجب
 سبحانه وجود مطلق است از هر قیودی حتی که از قید اطلاق نیز مطلق است و در مرتبه
 ذات خود نیست کلی و نه جزوی و نه واحد بوجه ذایده و نه کثیر و نه هیچ وصفی زاید از او ^{است}
 و او سبحانه منزله و مقدس است از تعینات و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه
 ۵ نیست شریک و می اصلا و او است سبحانه تعالی واجب الوجود بذات خود و عالم
 عبارت است از تعینات و شیونیات این ذات که وجود مطلق است پس او سبحانه ^{حق}
 منزله است در حد ذات خود و او است مشبه و مظاهر کونیه و ذات حق سبحانه تعالی
 را دو کمال اند ^ط یکی کمال ذاتی که او سبحانه و تعالی کمال است بذات خود واجب الوجود
 است بذات خود بلکه عین وجود است و حاضر است بذات خود نزد ذات خود و غنی است
 ۱۰ درین کمال از عالم که عبارت است از ماسوا می و از تعینات ^۲ و کمال دیگر کمال اسمائی که عبارت
 از تصف شدن ذات بصفت ذات و بصفت افعال و بصفت فعلیه انفعالیه
 و موسوم بودن با اسما و اسم عبارت است از ذات مقیده بصفت و انصاف باین اصفا
 ممکن نیست مگر بعد ثبوت اعیان چه علم بل معلوم تصور نیست و نه قدرت بل مقدر
 و نه خلق بل مخلوق و بهرین قیاس و اعیان چون ثبوت علمی یا تمذین و وجود علمی
 ۱۵ پس علم بان اعیان متعلق شد پس این معلومات حق سبحانه و تعالی را عالم گردانیدند

۱۳ چه علم تابع معلوم است و این اعیان چون با استعدادات خود تصریفی یا فتنه علم آبنها
متعلق شد بوجهی که بودند همچنین این اعیان مقدر و مراد شدند و قدرت و ارادت
آبنها تعلق گرفت پس حق را قادر و مرید گردانیدند و برین قیاس صفات دیگر پس
در کمال اسمائی غنا ازین اعیان نیست و اما اسما حسنی خواه تزییه اند یا تشبیه پس
ظهور آن بوجهی که احکام آن ظاهر می شود بلی مجالی و مظاهر ممکن نیست پس ظهور آن
اسما با احکام موقوف بر وجود مظاهر است در خارج پس کمال اسمائی متصور نیست مگر
بعد وجود عالم پس حق تقا له اعیان عالم را موجود ساخت و مظهر اسمائی خود گردانید
۱۴ تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال اسما بر وجه کمال حاصل شود پس در ظهور اسما غنا
از وجود خارجی عالم و نیست غنا الاد و مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ شیرازی میفرماید -
شعر پر تو معشوق گرفتار عاشق چه سود که مابد و محتاج بودیم او بمانشاق بودا

و شاید است بانگ گفته شد این حدیث قدسی گنت کنز مخفیاً فاحببت ان اعرف

مخلقت المخلوق الله تقا له میفرماید که بودم من گنج مخفی در غیب پس دوست داشتم که
که معرفت شوم و ظاهر گردم پس پیدا کردم خلق را تا مظاهر من و اسما من شوند و
این حدیث اگر چه محدثان حکم بضعف آن میکنند لیکن صحیح است نزد اهل کشف که
۱۵ صحیح گردند از جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم از آنچه گفتیم ظاهر شد که حقیقت و آ

۱ سجانه وجود مطلق است و حقیقت حقایق ممکنات شیرینات و متعینات اوست پس
 واجب ممکن نمی تواند شد و ممکن واجب نمی تواند شد و مطلق را واجب لازم است و متعین را
 امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد و بسبب آنکه اصلا تا ظاهر نماند و اطلاق مطلق
 باطل شود و نیز محال است که متعین عین مطلق گردد و به اطلاق تا ظاهر نماند که تعیین از متعین
 باطل و زایل نمیشود و اصلا در واقع اگر چه زایل میشود در شهود چنانکه سالک چون در مرتبه
 خفای الله رسد تعیین مشهود و وسیعی باشد و داخل از تعیین خود میشود و اما در واقع
 تعیین مرفوع نمیشود و نیز ظاهر است که حق سجانه در کمال سما غنی از عالم نیست اگر چه در مرتبه
 کمال ذاتی خود مستغنی است و نیز ظاهر شد که او سجانه حق منزله است در مرتبه ذات و اوست
 سجانه مشبیه در مظاهر پس اوست جامع میان تشبیه تنزیه و است منزله محض بود چه
 قابل اوصاف تشبیه نباشد اصلا چنانچه اشعریه میگویند چه تنزیه باین وجه تقدیر است و است
 مشبیه محض چنانکه مجسمه میگویند چه این تشبیه تحدید است و الله تعالی منزله است از هر تقدیر
 و تحدید و او سجانه مشبیه است در عین تنزیه که اوست با تنزیه خود در مظاهر او منزله است
 در عین تشبیه چنانچه میان با لک اند و اوست موجود پس مشبه بچه چیزی باشد و در قرآن شریف
 نصوص داله بر تشبیه کثیر اند از نصوص داله بر تنزیه و شریف درین نصوص کمر تکیه میکنند
 و نفس تنزیه را بران قریه گر دانیده اند شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره

فهموده اند که مثل ایشان مثل کسی است که ایمان آورد به بعضی و کفر کند به بعضی نیز میگویند
 که عقل انصاف او بجانند باوصاف تشبیه محال میداند پس عقل تمیزیه است بر تاویل
 لغوی تشبیه و شیخ اکبر میفرماید که عقل حکم میکند به ثبوت رسالت رسول صدق ایشان
 در اخبار سبب دلالت معجزه و در سل کرام خبر داده اند به ثبوت صفات تشبیه پس می باید
 که این اخبارات نیز صادق باشد پس ثبوت تشبیه لازم می آید بر عقل پس بازا با آوردن
 از احکام لغوی تشبیه از اعلاط عقل است پس اعتماد بر این عقل نشاید و شیخ اکبر قوس سره میفرماید

در بیان تشبیه و تنزیه فان قلت بالتقریر کنت تعیدا وان قلت بالتشبیح کنت محمداً
 یعنی پس اگر تو گوئی تنزیه فقط تشبیه است قید کننده مرادند او غیب یعنی منکر ظاهر و
 میثوی با وجود آنکه الله تعالی له خود را وصف کرده است بدون و ظاهر اگر تو بگوئی تشبیه
 چنانچه همه گویند الله تعالی مجسم به تشبیه است پس میثوی حکم کننده مرادند الله تعالی را

با وجودیکه الله تعالی حد ندارد باز میفرماید شعر وان قلت بالامرین کنت مسدداً علی
 وانت اما فی العارف سیدنا یعنی اگر نایل شوی به درواز تنزیه و تشبیه یعنی بیرون
 حق سبحانه و تعالی در همین تشبیه و تشبیه و همین تنزیه شوی مسدود و معرفت الهی و شومی امام
 و سر زار و معارف الیه باز میفرماید شعر فن قال بالاشفاق کان مشرکاً و من قال

بالافراد کان سوحداً یعنی هر کس که بگوید بالاشفاق یعنی شفاعت بودن وجود یعنی محروم است

متعدد و مباین اند حق را وجود علحد و ممکن را وجود علحد پس او شرک است و شرک یک
 اند تقالی را گردانید و این شرک مخفی است و کسیکه بگوید بر احد بودن و فرد بودن وجود
 که وجود نفس ذات حق است و واحد است و کثرت مظاهر او منافی وحدت نیست پس است
 انشخص موصد باز میفرماید شاعر فایاک والتشبيه ان كنت ثانيا ما وایاک والتنزيه ان كنت
 مفردا لفظا ثامنه یا صیغه اسم فاعل است بمعنی ثنا کننده و یا بمعنی دومی یعنی باز دار
 نفس خود را از تشبیه مفرد اگر هستی تو ثنا کننده حق را و یا اگر هستی تو دوم کننده حق در وجود
 یعنی قابل تشبیه با این طریق مشوک خود را یک موجود دانی و حق را موجود دوم بسیار
 از خود و مشبه بلکه باید که قابل تشبیه شوی در مظاهر مشبه و باز او نفس خود را از تنزیه اگر شای
 تو مفرد یعنی جدا کننده و متنزیه را از تشبیه با جمله باید که قابل شوی تشبیه در عین تنزیه
 و به تنزیه در عین تشبیه باز میفرماید شاعر فغانست بل انت هو و تراه فی عین الامود
 مسر حاد تمیذا یعنی پس نیستی تو عین آن حق چه حق وجود مطلق است و تو تمیذ و تمیذ
 هستی چگونه عین مطلق باشی بلکه تو عین حق هستی بحسب حقیقت که حق تعیین شده است
 در حق می بینی حق را در عین موجودات مسر حلاص از قی تعیین و تمیذ بقید تعیین یعنی
 مظاهر درین تعیین فلا موجود و لا اله الا الله

و مولود سبب جلال الهی در می قدس امره میفرماید شاعر نامصورا موصو گفتنت ما

۱۰ باطل آمدن از صورت استند نامصوری یا مصور و شین است که وجه مغز است
 بیرون شد ز پوست یعنی الله تعالی را نامصور و بے صورت گفتن تو یعنی
 منزله گفتن تو باطل آمد و همچنین مصور زمی صورت گفتن تو باطل آمد پے خلاص شدن
 از صورت و نیت این گفتن تو از صورت خلاص شدن یعنی تنزیه محجوب قول باطل است
 که این تنزیه نیست حقیقت بلکه تشبیه مجر دست و تقید است به بودن و بر صورت و تعیین مجر و از
 امکان باین مراجع ام لا در وجود همچنین تشبیه محجوب قول باطل است که تقید وجود است در تعیین
 اجسام نامصوری یا مصور یعنی منزله و مشبیه گفتن شین آنست که همه مغز است بیرون شده
 از پوست یعنی فانی فی الله گشته و باقی شده به بقا است حق حقیقت امور بر و مکتوب گشته
 که او تنزیه میگردد در عین تشبیه و تشبیه در عین تنزیه چنانچه در آیات سابقه فرموده اند -
 ۱۱ از تو است بے نقوش با چندین مصور بهم مشبیه هم موجود غیره سر و منکران از مستحکمین
 فلاسفه گاهی الباطل آن باین وجهی کنند که آنچه گفته شد است مخالف عقل است بینه
 عقل حکم میکند باستی انهم و واحد در کثیر پس وحدت وجود است نیشود و جواب
 آنست که عقل متوسط که مراض بکسب علوم باست دلالات عقلیه است و حده وجود بطور
 واحد را در کثیر محال میداند لیکن حکم این عقل اقتباز اندا و دست دلالات عقل خالفا علیط
 ۱۲ شعر پای است دلایان چو بین بود - پای چو بین سخت بے تکمین بود - و اگر

عقل حقیقت واقعی همه امور است دل خود یافتنی حاجت بسوی ارسال رسل و انبیا
نشده و چون حاجت بعثت رسل و انبیا شد معلوم شد که عقل استدلالی قاصر است
از درک اسرار الهی پس حکم عقل استدلالی لائق تعویل و اعتماد نیست و این حکم
بیدیه مذکوره حکم عقل نیست بلکه حکم وهم از غلبه ضلال شیطان است که او حکم طلب را
بدی می نماید لهذا عقل استدلالی مشوش است درین حکم گاهی بطلان ظهور واحد در کثیر
حکم میکند و گاهی بتجزی آن میکند یعنی بنی که این عقل حکم میکند بوجود مابقیه واحده که
آزکلی طبیعی می نامند در اشخاص کثیره پس کجا ماند بیهتمه استحاله ظهور واحد در کثیر
و اما عقل کامل که منور بزبور الهی است و تابع رسل کرام است و ایمان با نچه اخبار کردند
رسل آورده است پی تاویل و علوم را از مشکوه رسل و انبیا و کتب صحیح معارضه کتاب
وست بگیرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل ظهور واحد را در کثیر مجال
نمیداند بلکه او مشاهده این ظهور میکند و این را ثابت واقع میداند و منکران از تکلمان
خاصه میکنند در ابطال که وحدت وجود و ظهور حق در کثرت ممکنات مخالف بعثت
غریب و شرعیت حکم بطلان آن میکنند و چو ایش آن است که شرعیت آن نیست
که متکلمان از آرای خود استخراج کرده اند اگر مخالف این آرای باشند پس ضرر نیندازد
بلکه شرعیت آن است که الله تعالی خبر داده است بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم

۱۰ وان کتاب سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب سنت
 نیست و نیست مخالف مگر تا ویلات مستحمان را که مرکب است و سنت رست و وسیله الطمانینه
 جنبه بغدادی قدس سره فرموده اند که علمنا هذا مقید بالکتاب و السنه یعنی علم ما که قوم
 صوفیه اییم این که از کشف حاصل است مقید است بکتاب و سنت و کتاب و سنت مؤید
 دوست و تائید کتاب و سنت ظاهر است ازان جمله کلمه توحید است لا اله الا الله
 چه معنی تبارک و تعالی آن است که هیچ الهی موجود نیست مگر الله پس ازان لازم است که
 هر چیز که اله ظاهر است عین الله است و اله عبارت است از معبود و معبود و راجعت
 عبارت است از آنکه پیش و کسی متذلل شود و نیست موجودی که پیش و می
 موجود آخر متذلل نیست پس لازم آمد که هر موجود عین الله باشد بحسب حقیقه پس
 معبود در اله در حقیقه الله است که در و معنی ظاهر است اگر چه عباد از راه حماقت ندانند
 و مستحمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیست الحق که شرع اجازت داده باشد
 عبادت آن موجود مگر الله پس اگر اله باطل که شرع اجازت عبادت آن نداده باشد
 موجود باشد مضائقه ندارد و نه فهمیدند که این تاویل بعین محض است عبارت بر آن
 دلالت ندارد و مخصوص در بدو خطاب و نیز چون سید عالم صلوة الله و سلامه علیه
 ۱۵ و آله و اصحابه فرمودند از کفار قریش که یک کلمه است که اگر شما یان لعبدی بگوئید

مالک حبیب محمد ششوی پس ابو جمل گفت کلمه واحده است حضرت فرمودند صلی الله علیه و آله
 و سلم بلی کلمه واحده است پس ابو جمل و دیگر حاضران از کفار قریش گفتند کلمه واحده را قبول
 می کنیم بلکه ده کلمه را پس حضرت سید عالم فرمودند بگو سید لا اله الا الله پس کفار مذکورین
 متنفر شدند و در تعجب ماندند و گفتند که کیف لیسع الخلق اله واحد یعنی چگونه وسعت
 خواهد کرد خلق را سیکه اله که خلق کثیر است و اله واحد و واحد وسعت نمیکند که تعنیات کثیره
 در وسع حاصل شود و نیز گفتند ابو جمل الالهة اله واحد ان هذا شیء محجاب یعنی ای اگر دانیده
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم اله کثیر را اله واحد و این شیء عجیب است و بعضی از ان کافران
 گفتند ما سمعنا بهذا فی المللة الآخرة یعنی نه شنیدیم بیا ان اینکه اله کثیر و اله واحد باشد
 و دلت دیگر پس باینکه بنگرید درین قصه بعین انصاف که مخاطبان از کلمه توحید همین فهمیدند
 که اله کثیر و عین امتدادند و در تعجب ماندند و اگر در فهم ایشان می آمد که الحق عین اله است نه اله
 باطل پس تعجب چگونه از آنها صادومی شد و مخاطبان اهل لسان بودند هر چه فهمیدند معنی لفظ
 همون بود و حضرت سید عالم انکار آن فهم نفرمودند و نفرمودند که مراد از کلمه اله حق است و
 ازین جعل اله کثیر و اله واحد لازم می آید پس معلوم شد که معنی کلمه توحید نفی جنس اله است مگر
 الله تعالی و نیز برود قیامت و قتی که کافران خوار شدند گفت تا باز و غیره معبودهای
 خود را که مایان اینها را که من دود الله اند می پرستیدیم آن معبودان خوار شدند گفت ایشان

۱ کاذب اندرین قول پس حکم بکذب ایشان نیست مگر بحجت آنکه این عبادت در پیشین
 در حقیقت عبادت حق بود که در مجلی و تعیین ظاهر بود و عبادت این متعین نبود پس قول
 این کافران که مایان این تعقیبات را که سوای الله اند می پرستیدیم کذب بتیان است
 و از آنچه که گفته شد معلوم شد که ظهور حق واحد در تعقیبات و ظاهر کثیره همین شریعت
 است حاشا که مخالف شریعت باشد و در صلوات الله علیهم از نوح و شعیب صالح
 و مهود همه دعوت نکردند مگر بسوی الله که ظاهر در ظاهر است چنانکه الله تعالی حکایت
 میفرماید که این رسول بقومهای خود گفته اند ان عبد الله بالکم من الغیره یعنی عبادت
 کنید الله را نیست الهی مگر ما را غیر و معنی هر الهی که شما بالو هست آن گمان می کنید
 عین ذات و می است و همون معبود است در هر مجلی و در هر تعین پس این تعقیبات را
 بگذارید و عبادت آنکس بکنید که ظاهر است درین تعقیبات و آن الله است و عبادت
 ۱۰ مظهر بگذارید و این آیه نص است که هیچ الهی غیر و معنی نیست و تکلمان بر تاویل خود
 کمر بندند که مراد از اله حق است که شرع عبادت آن ممنوع نیست و نه فهمیدند که
 لازم می آید که همه صلوات الله علیهم در اول دعوت خطاب بکلام ماول نکند
 و هیچ یکی از ایشان گاه صریح در طلب نفرمایند و این را جایز نمیدارند مگر
 ۱۵ مغفود الغفل و این ظاهر است ولیکن من لم یجبل الله نوراً فما له من نور و نیز از الله تعالی

فرموده است فی السموات والارض یعنی همون الله در آسمانها و زمین است و این آیه نص است در آنکه الله تعالی ظاهر است در سموات و الارض اسے در نظر مستعمل خوش تاویل میزنند و میگویند که لفظ الله در آیه یعنی معبود است یعنی اوست عباد کرده شده در سموات و الارض نه فهمیدند که لفظ الله علم ذات واجب الوجود است و المطلق در غیر معنی و سے رو نیست و با وجود این چونکه معنی آن شد که اوست معبود در سموات و الارض پس لازم آمد که هر چه معبود است در سموات و الارض عین الله است و این مورد مطلوب ماست مگر آنکه با معبود را مقید بعبادت شرعی بنسبت پس در نصیحت

کلام آیه از جمله الغازی میگردد و نیز الله تعالی میفرماید هو الذی فی السماء و فی الارض یعنی آن الله آن کس است که در آسمان الله است و در الارض الله است و این آیه نص است در آنکه الله تعالی عین هر الهی است که در آسمان و زمین اند و مستحکمان در تاویل خود که سبب اند التفات بان بناید کرد و نیز الله تعالی میفرماید ان الذین یبايعونک -

تحت الشجرة انما یبايعون الله ید الله فوق ایدیم - یعنی کسانی که بیعت کرده اند بیعت نکردند مگر الله را پس معلوم شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم علیهم الله بودند و صحابه در وقت این بیعت شاهد الله بودند در رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر و سے است باز آنکه فرموده است الله تعالی این معنی را و فرموده که دست الله

بر دست صحابہ و مبایعین است و آنجا نبود مگر دست رسول سید عالم بردست آن بتا
 پس معلوم شد کہ رسول عین اللہ بود در شاہدہ صحابہ مبایعین پس دست رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم دست اللہ است درین شاہدہ و آیات و احادیث بسیار مویذاین معنی است
 کہ حق ظاہر است درین مظاہر ممکنہ لکن ذکر آن سووی سوی تطویل ایند ترک کردہ شد
 سوال اگر کسی گوید کہ چرا این محسوسات مرئی و غیر آن از موجودات مظاہر و مجالی
 حق اند و با حق اتحاد دارند پس عبادت اینہا مذموم و ممنوع باشد کہ این عبادت
 عین عبادت حق است پس میگوئیم در جواب کہ عبادت این مجالی و مظاہر بردوگونہ
 است یکے عبادت آن متعین بآئہ متعین است پس این عبادت شرک است
 و ظلم عظیم است و انبیا و رسل برای آن مبعوث اند کہ ازین شرک بازدارند و عابدین
 متعین بآئہ متعین خواہ این متعین باین حقیقت از اللہ تعالیٰ داند از جہل خود
 یا شیرنات و سے بدانند لکن در نیت و سے عبادت آن متعین خاص باشد و
 خواہ این متعین را اللہ حقیقی داند و خواہ مقرب بسوی اللہ حقیقی داند بجمہ حال شرک است
 و ظالم است بظلم عظیم و غلہ و زنا است و ہرگز این شرک معصوم و مغفور نخواہد شد و دیگر چہ
 عبادت است کہ عبادت کند اللہ را کہ ظاہر است درین مجالی چنانچہ سجدہ کند بسوی
 این تشغیبات لیکن مقصود و منوی و سے باشد سجدہ اللہ ظاہر بہ سجدہ مظهر ممکن پس

این منظار قبله عبادت و سستی تعالی شدند پس باید دید که اگر شرع شریف قبله است
 ان مجلی را تجویز کرده چون کعبه پس عبادت باین وجه درست بلکه واجب و اگر شرع
 اجازت نداده است چون منعم و غیران پس عبادت باین وجه حرام است و متبع
 از حق و مشاهده حق و سرداران آن است که اگر چه ظاهر حق واحد است در محالی بسکن
 در مجلی تعیین است که در مجلی دیگر نیست و تعیین خراسان لازم و عارضه دار و پس از
 لوازم بعضی تعینات آن است که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر در آن کرده
 و از لوازم بعضی آن است که قبله عبادت ساخته شود و عبادت در آن نکرده آید و اگر
 کسی از قبله عبادت کند مستحق عذاب و طرد باشد و همچنین هر اعمال مکلف اگر چه از
 شیونات حق اند لیکن از لوازم بعضی اعمال و تعیین آنها آن است که حامل آن اعمال
 مستحق ثواب و رضا حق و قرب الی الله باشد و لوازم بعضی آفر و تعیین آنها آنکه حامل
 بان اعمال مستحق عذاب و غضب حق و بعد عن الله باشد و شریعت حقه تفصیل آن
 بوجه اتم بیان فرمود پس شرع را مینران در اعمال گرفتن ضروری و لازم است و چون
 تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون ابانته شرع ممکن نبود و الله تعالی از رحمت خود
 ارسال رسل نمود تا نافع اعمال و ضرر اعمال بیان فرمایند و این کلام که گفته شده است
 در آشنای مقصود واقع شد الحال باز میگرددیم آنچه در صد بیان آن بودیم پس

بدانکه ذات الله تعالی وجود معنی است معرفت از جمیع اوصاف عارضه
 و نیست در مرتبه ذات خود موجود معنی با قام به الوجود بلکه او سبحانه در مرتبه ذات
 نفس وجود است و موجود بنفسه است نه بر و من وجود که وصف انزاعی است و نیست
 در مرتبه ذات خود و مسدوم و این ظاهر است بلکه او واجب الوجود است در مرتبه ذات خود
 که قابلیت عدم ندارد و بجهت آنکه خود وجود است و هیچ صفتی از صفات چون علم و قدرت
 و خالقیت و رازقیت و غیر آن در مرتبه ذات نیست بلکه ذات او سبحانه نفس وجود
 مطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او درین مرتبه با کمال ذاتی خود است از وجود
 و استغنا و درین مرتبه غنی است از عالم و ادراک احدی باین مرتبه نمی آید هر شئی
 با کمال است درین مرتبه و آنچه حضرت خواجه حافظ شیرازی میفرماید مع عفا شاکر
 نشود دوام بازچین - اشارت است باین مرتبه و جناب قدوه صدیقین بعد از
 انبیا و مرسلین امام اولیا مقربین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر
 و باطنی بتحقیق امیر المؤمنین و امام الهادین ابو بکر صدیق رضوان الله علیه فرموده
 العز من درک الادراک ادراک یعنی عاجز بودن از رسیدن ادراک بمرتبه ذات الله سبحانه
 ادراک است یعنی بذات و سبباً و ادراک رسیدن محال است پس اعتراف
 بجز همین ادراک است و کمال معرفت بتعنی بجز نیست و در حدیث شریف واقع است

۱۰ که این بند سجانه مجابا من نور طلعه یعنی ذات الله را مجاب است از نور طلعت
 مراد از نور اوصاف جمالیه و اوصاف فعلیه نزد او نطق اوصاف جلالیه و اوصاف
 انفعالیه یعنی ذات او سجانه که غنی مطلق است و وجود مطلق است مستور در ستر
 صفات است و محبوب بچاب نشو است هرگز ظاهر نمی شود پیش انسان و نه پیش
 ملائک مقربین شعر

ای بر ترا خیال قیاس گمان و در هم	وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
----------------------------------	---

و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتی خود است و در پرده غیب است
 خسیب الغیب خوانند و این ذات را ظهور است در جمالی و مدرک و مشهود می شود در معانی
 در جمالی و این جمالی تعینات و شیوانات ذات اند که غیر متناهیها اند لیکن کلیات این مراتب
 شش اند لیکن دو مرتبه از آنها که تعیین اول است و ثانی که تعدد در ادین هر دو راه است
 و هر تعیینی که غرض می شود در تحت آن دو مرتبه است و شکر است را درین دو مرتبه راه است
 و باقی چهار مراتب تحت آن هر چهار انواع را جناس و اشخاص اند بی شمار و ظهور ذات
 درین مراتب و تعینات برای انصاف کمال اسمی است مرتبه اولی تعیین اول
 و آن عبارت است از ذات حق که تعقل است ذات خود را در عالم راعلی الاجال با آن
 ۱۵ اگر عالم تحت است آن ذات و صالح است مظهر عالم را بی هیچ امتیاز و تمایز از ذات ندان

و تصنف است نبوت و اسما و تمامها علی الاجمال بوجهی که سمیع از قدریشلا ممتاز و منحاز
 نباشد و این ذات احدیه محضه است کثر ادران راه نیست نه اعتباری و نه حقیقی
 همه ممکنات مستهلک اند درین مرتبه و همه لغوت و اسما مضمحل منسوخ اند درین مرتبه و این
 مرتبه را غیب اول می نامند چه ذات از مرتبه غیب الغیب درین مرتبه ظهور کرده است
 اولاد او غیب است مگر از ذمی البصیره و قادره شود بتأیید الهی که رسیده اند کشف حقائق
 و بعض این مرتبه را عامی نامند المررتبه الثانیة تعیین ثانی است و آن عبارت است
 از ذات بتوجه جمیع صفات و اسما و کلیه و جزئیه را علی التفصیل باین وجه که تمیز شود هر
 پس سمیع تمیز گردد از قدر و قدر یاز عظیم و درین مرتبه کثرت اعتباریه پیدا شد و اسم عبارت
 از ذات تصنفه نصفتی و کمال اسمائی هویدا شد و این اسما اگر چه متعدد و ممتاز اند لیکن چون که عزیز
 واحد است هر اسمی از ذات تعبیری تواند شد و هر اسمی تعبیر از دیگری میتواند شد و توصیف

هر اسمی بگیرد صحیح است چنانکه گفته می شود *هو الله الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ* -
 و درین مرتبه علم تفصیل باعیان ممکنات علی التفصیل و التمییز حاصل است مرزات الله تعالی
 و اعیان ممکنات ثبت علمی پیدا کردند و این اعیان که در مرتبه علم شربت دارند اعیان ثانی
 نامیده میشود و در این علم خلاق عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق ان علم پیدا
 نمود در خارج بر استعداد اعیان و طریق ایجاد این است که چون ارادة الله سبحانه متعلق

از میگرد و بعضی از اعیان آن عین را مخاطب ساخته میگویند که بگنایم که منزه است
 از حرف و صوت پس آن عین انتقال می نماید و متکون میگردد و عقب این قول بلا ترا
 و بعضی را از اعیان استعداده خاص است بوجودی در زمان معین و انصاف باوصاف
 خاصه یعنی هر عین را امکان وجود نیست بنظر ذات وی اگر آنکه متصف بان اوصاف خاصه
 باشد چنانچه عین فضل الصیدین ابو بکر صدیق صلح نیست مگر آنکه در خارج موجود گردد متصف
 بصدقیته و دیگر مقامات و ولایت و عین ابو جمل صلح نیست مگر با انصاف بکفر و هر عین
 از اعیان منظر اسمی است از اسماء الله و آن اسم رب آن عین است و الله تعالی
 چونکه جواد مطلق است فاضله وجود نمیکند مگر بحسب قابلیت و استعداد هر عین پس شقاوت که
 بعضی اشخاص راست از شامه استعداد وی و تصور در عین وی است که صلاحیت وجود
 ندارد مگر با انصاف شقاوت و این تصور در مفضض نیست بلکه تصور مفاض علیه است این
 متر قدر علی الاجمال و درین مرتبه واجب از ممکن تمیز گشت چه ذات متصفه با صفات کمالات
 واجب است و ایمان که ثابت اند در حضرت علمیه ممکن اند و درین مرتبه دو حقیقت تمیز
 یکی ذات موصوفه با صفات کمالاته الهیه و دیگر حقیقت متصفه با صفات کونی حقیقت اول
 واجب و الله است و حقیقت دومی ممکن عاید است و این بخلاف مرتبه تعیین اول است
 که آن مرتبه حدیث جمیع اوصاف الهیه و کونی است و احادیث جمیع اسماء و جمیع اسما

اول و صاف العیبه و گویند در مرتبه تعیین اول واحد اصل اکثر را راه نیست در آن مرتبه
 بلکه احدیت محضه است لهذا تعیین اول را با حدیث نام نهند و این تعیین ثانی را ^{تعیین} ^{ثانی} ^{را} ^{تعیین}
 و عین ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم همه جمیع اعیان است و در ایضا
 فیض مرتبه تعیین اول تعیین ثانی هر دو مرتبه العیبه اند و ماتحت این مرتبه مراتب ممکنه گویند
 اند بعد این تعیین ثانی منظرها مستقر گشته و آن حقیقتی است که صالح است مظهر حقایق
 امکانیه را و همه ممکنات و کائنات ظاهر و موجود می شوند درین مباحث چون اسم حرم متوجه
 شد بسوی اعیان کائنات و رحمت نمود بر آن کائنات لغت پی کیف نمود و این مباحث
 متحقق شد پس این مباحث فیض رحمانی است و این مباحث مظهر رب است که ظاهر شد رب
 درین مباحث ابوابی با صراحت سوال کرد از سید عالم صلوة الله و سلامه علیه و آله و صحابه
 که این کان ربنا قبل ان یخلق السموات و الارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیدا کردن
 آسمان زمین یعنی قبل پیدا کردن عالم سید عالم فرمود کان فی عماره ما فرجهما هوا و لا تحتها
 هوا و یعنی بود رب ما در جاچنین عماره که نیست فوق آن هوا و نه تحت آن هوا و در هوا
 عالم امکان یعنی رب مظهر عا بود که فوق او ممکن نبود و نه تحت او ممکن بود و در تعبیر هوا
 از ممکن تشبیح است چه عماره لفته سحاب قرین اگر بند و اینجا مظهری است که گفته شد و اما
 ۱۰ احمد بن حنبل قدس سره در شرح این حدیث فرمود که کان الله و لم یکن شیء یعنی بود

ح
 ح
 ح

۱ الله تعالی در مظهر عارفیج از کمالات باو سے نبود و شیخ الاسلام عبد اللہ انصاری
 گفته که این کلام جامع است مرا سر را المرتبه الثالثه مظهر ارواح است که این
 تعین مجرد است از مواد و عوارض اجسام و الوان و اشکال قابل ادراک خود و غیر خود
 است و قابل اشارت حسیه بذات خود نیست و این ارواح بر دو قسم اند قسمیکه با بدن
 تعلق ندارد و تعلق تدبیر و تصرف و قسمی دیگر اند که با بدن تعلق دارند چنین تعلق
 دار قسم اول قسمی اند که با یم اند و مشاهده حق سبحانه تعالی از خود ندارند و از دیگری
 منفرد اند و مشاهده جمال حق سبحانه و غرق اند در بحر مشاهده حق و این قسم را تعبیر در کتات
 و سنت بلا اعلیٰ رفته و نامیده میشوند بلامک مسمیه و اینها مامور بسجود آدم نشده اند چه تکلیف
 فرع شعور است و چون اینها شعور ندارند مکلف بسجود چگونه شوند چنانچه اشاره میکند
 بسوی این که گفته شد این آیه که و خطاب الملبس و فیکه الملبس ابا آورده از سجود آدم علیه السلام

۱۰ اما منک ان تسجد لما خلقت بی بی استکبرت ام کنت من العالمین یعنی چه چیز
 منع کرده است ترا ازین که سجد کنی ان شخص را که پیدا کردم بدو دست خود را بکبر کردی
 تو یا آنکه بودی از ملائک عالیه که مامور بسجود نیستند و در حدیث قدسی واقع است -

ان ذکر فی ملا و ذکر فی ملا خیر منم یعنی اگر یاد کند بنده ملا در ملا پس یاد کنم من آن
 بنده را در ملائی که بهتر است از ان ملا یاد کرده است بنده در ان ملا بد آنکه الله تعالی

پیدا ساخت و وجود بخشید و اولاد در عا این ملائک مهتمیمه که گفته شده و در صفا خیر
 این ملائکه پیدا نمود بلکه را کمنون ساخت در آن ملک علم هر چیزیکه کاین شود -
 تا دخول اهل جنت در حبه و اهل نار در نار و مذبح شدن موت و نام این ملک
 عقل اول عقل کل است در لسان اهل تصوف و در لسان شرع نام و س قلم
 اعلی است و تحت این ملک ملکی دیگر است که در آن افاضه مرفعیل این علوم امیکند
 و این ملک تحتانی را نفس کل می نامند اهل تصوف و در لسان شرع لوح محفوظ و این
 لوح محفوظ است از تغییر و تبدل و هر چه شدنی است درین لوح محفوظ است و ثابت
 است با ثبات آن قلم که عقل کل است و ملائک دیگر که انما را علم قدری از کائنات
 داده شده و در آنها کمنون ساخته شده چون علم کائنات یک سال آن هم ملائکه
 اقلام اند افاضه می کنند بر ملائک دیگر که تحت ایشان است و این ملائکه الواح
 و گاه سه چنین اتفاق افتد که یک حکمی در لوی ازین الواح ثبت می کنند و در
 آن حکم ثبت نمی کنند بحسب ظاهر معلوم میشود که این حکم باقی است بعد از آن
 چون آن مدت منقضی شد باز آن حکم محرکه ده میشود و ضد وی ثبت کرده می شود
 اما در لوح محفوظ این تغییر و تبدل را راه نیست و چون حکم موقت باشد با توقيت
 محفوظ است در لوح محفوظ الله تعالی میفرماید لکل اهل کتاب یحوا الله یا ایشاد و

ثبت و عنده ام الكتاب یعنی هر مدت را یک کتابست آن مده درونی
 کتوبت محوی کند الله تعالی چیز را که میخواهد ثابت میدارد و چیز را که میخواهد
 یعنی در لوح چیز را محو میکند بعد انقضای آن اجل و ثابت می نماید چیز را در مدت
 وی و هست نزدیک الله تعالی ام الكتاب و آن لوح محفوظ است از محو و اثبات
 جدید و مراد از ام الكتاب نفس کل است که آن لوح محفوظ است و آن محل محو نیست
 و محل محو و اثبات لوح دیگر اند چنانکه گفته شد و متصل و متلو این ملائک همیسه و عقل
 کل و نفس کل ملائک دیگر اند نصف نصف واقف اند در مرتب خود با درین جوهر
 عما امور اند خجرات و تمثل او امر حق اند سجان چنانکه الله تعالی میفرماید حکایت از ملائک
 و اما الا اوله مقام معلوم نیست یکی از ما که آنکه او را مقام معلوم است که تجاوز از آن
 ممکن نیست و در وصف اعلی بعد عقل کل و نفس کل ملائک مقربان اند چون جبرئیل و
 میکائیل و همه ملائک منتظر امر اند تا اقبال و رزق و نشانه این ملائک آپی است از عصیان
 امر حق بعد نهادن جوهر ملائک طبعیه مستند که موکل اند به عالم اجسام علوی از سما و ارضها
 و اجسام سفلیه از تحت و این ملائک هم عصیان نمی کنند امر حق را و مشتغل اند خجرات
 امور اند بان خدمات و اینها در عالم علوی و سفلی اند و در ایشان بعضی برای اسما و تولید
 و تغذیه و دیگر امورات که تعلق دارد از بدن انسان و بعضی برای کتابت اعمال و اینها

۱۰

۱۵

از جمله اقلام والواح اند و اینها کرام اند نفس و این الواح محل محو اثبات است و عیسا
 که اینها می نویسند عنایت الهیه عمومی سازد و بعضی آنها را منجیر کنند انانازاد هر ملک
 از ملائک مذکوره مسج مراد تعالی راست با سائر تنزیه و ایشانرا از اجزای سما تشبیه نیست
 اصلا و هر واحد تسبیح میکند با سحی که مظهر اوست و این ملائک طبیعیه اگر چه وجودی آنها
 بعد عالم شهادت است لیکن بسبب لطافت و قرب ایشان از عالم جبروت که کثرت
 تعیین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شده و از ارواح متعلقه بآبدان نفوس منکلیه اند
 و نفوس حیوانات و نفوس شیطانیه و جنیه و نفوس شیطانیه مظهر اسم مضل اند
 آنها تسبیح باین اسم می کنند و کمر بند در اضلال خلق اند که مقتضی نشاء آنهاست
 و از ارواح متعلقه بآبدان روح انانیست و این لطیف است از لطائف الهیه که
 علم همه شیاء در آن کمزور است و بالفعل است و مظهر ظهور تعیین ثانی بر وجه کمال و
 شایسته بعقل اما افضل است از عقل کل که در عقل کل علم کمزور است که واقع
 شوند تا روز محشر و در روح انانی همیشه کمزور است بر سبب آنکه در تعیین ثانی بود
 و این روح انانی اگر چه امر واحد است لیکن بتعین میشود بتجلیات کثیره و این مقتضیات
 ارواح حیوانیه اند که در هر یک فرد انسانی یک روح حیوانی ساری است و این
 روح حیوانی صمیم لطیف است بر شکل بدن انسان و ساری است تمامه در بدن و همگی

هر جزو سے منطبق است بر هر جزو بدن بلکه متحد است هر جزو از روح حیوانی در هر جزو از بدن
 بنوعی از اتحاد که مجهول الکنه است چنانچه حضرت جناب شیخ محب الله بادی
 قدس سره فرموده اند - ارواحا اجسادنا و اجسادنا ارواحا - متلذذ و متالم همین روح
 حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی با قطع نظر ازین تعیین در مرتبه وحدت خود
 منزّه است از لذت و الم چنانکه شیخ اکبر قدس سره رض فرمودند بدان و این روح حیوانی
 را که متعین خاص است مرکب قرار داده اند روح انسانی را که غیر از تعیین است و مطلق
 است بجهت آنکه این مطلق را وجود و ظهور نیست مگر درین مقید و آنچه گفته شد همین مراد
 مولوی جلال الدین رومی قدس سره است از قول دے - شعر

نفس واحد روح انسانے بود

تفرقه در روح حیوانے بود

یعنی تفرقه و امتیاز درین روح حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی در مرتبه
 ذات خود با قطع نظر ازین تعیینات نفس واحد است کثرت را در آن راه نیست و روح حیوانی
 که گفته شد جوهر لطیف است و ابدی است بعد موت معدوم نمی شود و نیست موت عدم
 بلکه موت عبارت است از تفریق اجزا که این روح از بدن جدا شده خارج می شود
 و تصور بصورتے از صورتال منفصل میگردد و در قبر مقبول همان می شود و سائل دو پاکانند
 که نام شان مسکونیکه است چنانکه شریعتہ حقہ بیان آن فرموده به تفصیل و اما آنکه فلاسفہ گویند

۱ که روح حیوانی جسم بخاری است محدود می شود و وقت موت پس این جسم بخاری
 دیگر است و آن روح حیوانی نیست که کلام مادر است و تفاضل در افراد انسان از جهت
 تفاضل درین روح است پس انسان کامل این روح را باز داشته است از لذذات
 نفسانیه و در شهود رسا این تعیین فانی گشته و حقیقت آنکه لطیفه الهیه است مشهور است
 عالم بکلیه و اطلاق آن شده و آنچه منقول است از شیخ صدرالدین قرظی قدس سره
 که ارواح اولیا کلیه اند پس معطش است که اولیا بکلیه ارواح واقف و عالم اند لیکن
 در معرفت الهیه اولیا مختلف اند بحسب مراتب خود و معرفت آنها را حاصل است مرتب
 آن است که این روح اگر چه فی حد ذاته واحد است و کامل لیکن تعیین را خواص لوازم اند
 که تعیین دیگر انبیت پس بعضی تعنیات در سفل انسانین می افتد و آن تعیین گرفتار
 ۱۰ جهل میگردود و در بعضی تعنیات با علمی علیین میرسد و کامل در معرفت الهی میشود لیکن تعنیات
 در معرفت و علم مختلف اند بحسب استعدادات خود که از تعیین جهل است آنها را بعضی در کمال
 قصور اند بعضی در کمال و در آن بعضی کم ازین دون و هم برین قیاس کامل و ناقص
 و متلذذ و متالم همان روح انسانی است لیکن درین تعنیات بشر و تعیین و روح سید عالم
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم روح اعظم در مرتبه طریقت متصف بعلم اتم است
 ۱۵ و این روح در عالم ارواح نبی معرّف شده بسبب ارواح آخر خواهد ارواح انبیا دیگر خواهد

۱ ارواح اولیا خزاہ ارواح ناقصان ہمہ ارواح ایمان نبوت روح محمدی آوردند و اقتراب
 بان کردند در عالم ارواح در روح محمدی از ہمہ ارواح عہد و میثاق گرفت کہ بعد آمدن در عالم
 عناصر مطیع گردند ہمہ ارواح ہمہ ارواح بان عہد و میثاق گواہی دادند و این است معنی
 قول رسول صلی اللہ علیہ و اصحابہ وسلم کنت نبیا و آدم بین الروح و المجد۔ و حدیث
 لکام موسیٰ ابن عمران چنانا و سحر الایمانی یعنی اگر موسیٰ ابن عمران زنده بودی
 درین زمانہ و سعادت نشدی او را اگر آنکہ اتباع من کن نیز بختی این است کہ سید عالم
 صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم نبی مبعوث بسوی وی بود پس بعد ملاقات البتہ
 قیام می شد در سید عالم را چنانکہ در عالم ارواح متجسّم شده بود چہ او علیہ السلام از
 عصیان معصوم است و ہمین سبب کہ سید عالم صلوات اللہ علیہ و آلہ نبی مبعوث بود
 وقت ظهور وی در ارواح و ہمہ زامت وی بودند ہمہ بمیاد روز قیامت زیر لوئی
 ۱ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خواهند بود الم مرتبہ الراجحة عالم مثال است و آن عالمی
 است بین بین میان عالم ارواح و عالم شہادت و این عالم سبب لطافت خود
 مشابہ عالم ارواح است و بہتہ متمتہ بودن مثل امتداد اجسام مشابہ عالم شہادت
 پس این عالم نیز خست میان ارواح و شہادت و این بردو قسم است۔ یکے آنکہ
 ۱۵ در ادراک آن قوت متخیلہ شرط است و دیگر آنکہ در ادراک آن قوت مخیله و عمل و سہ

شمر و نیست و قسم ثانی را مثال منفصل نامند و این عالم لطیف است و موجود است
 پس قتل و اختراع و درین عالم تجسمی شوند ارواح و درین عالم بود که جبرئیل نازل
 می شد بصورت دجیة کلبی بر سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحابه و درین
 عالم مرئی میشود حضرت علیہ السلام و غیره از انبیاء اولیا علیهم وعلیهم السلام و اولیا
 متصرفین مثالی شده ظاهر میشوند بر کسی که خواهد ظهور خود بر او و چنانچه حضرت
 امیر المومنین عمر ظاهر شده بود بر سایه ابن زینم و قصه اش آن است که حضرت امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه ساریه را فرستاده بودند بر اساع غزایر کافران چون بجزاشغول شد
 کافران منخرم شده فرار نمودند بسوی جبل و ساریه نوشت که تعاقب آن کفار نماید و دو
 جبل آنها خلع کرد و بودند و این واقعه تکشف گشت بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 ۱۰ و امیر المومنین در مدینه مطهره بر منبر بودند روز جمعه در اثنامی خطبه فرمودند با ساریه ابن
 زینم الجبل الجبل و بر ساریه صورت امیر المومنین عمر حاضر شد و ساریه مشاهده کرد و این
 آواز شنید پس با بودن جد عنصری حضرت امیر المومنین عمر در مسجد مدینه مطهره مصور مجسمه
 مثالی شده حاضر شد نزد ساریه و این تجسم در عالم مثال منفصل بود و عمر را میل که است
 وقت موت مشهود می شود و درین عالم است و بعد موت چون روح از بدن جدا می شود
 ۱۵ درین عالم تجسم میشود و درین عالم است سوال نکند و نگیرد نیز درین عالم است راحت

و توفقات و در قبر کہ حاصل میشود بمخین غذاب قبر - اعاذنا اللہ منہ - درین عالم است

قال الله تعالى حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجوني لعلی عمل صالح ايجنا

ترکت کلا آنها کلمه ہو فائکها و من و را یحکم برنج اسے یوم بیخون - یعنی و فیکه آید

یکے ازان کفار را موت و آن وقت کہ میند جاسے خود ازان را خواہد گفت آن

کافر میت کہ اسے رب رجوع کن مرا بسوی حیات دینا شاید کہ عمل کنسیم عمل صالح

در ان چیز کہ ترک کردم در ان عمل صالح چگونہ این رجوع خواہد شد کہ این کلمہ است کہ ان

میت قال ان کلمه باشد یعنی کلام بنیادہ است مجاب نخواہد شد و مشتمل بر کذب است

کہ میگویا لعلی عمل صالحا چنانکہ آید دیگر شاید است بر ان - و لور دو العاد و الما ہوا عنہ

یعنی اگر مرد و دشو ند بسوی دینا ہر آئند نمود خواہد کرد چیز را کہ بنی کردہ شدہ اندازان

یعنی نشان ایشان صالح نیست مگر کفر و عصیان را و قولہ تعالیٰ من و را یحکم برنج یعنی

پیش آن مرستے برنج است کہ در ان غذاب خواہد شد بر کافران تا و فیکہ مسجوت

شوند و قیامت و مراد از برنج ہمین عالم مثال منفصل است و بعدیتہ چون حشر اجساد شود

ہمین بدن عسفری محسوس شود این بدن لطیف گردد و بدن مثالی شود و درین عالم

اہل جنت متلفذہ شوند بصور اعمال خود و اہل نار منذب بصور اعمال خود و حقیقت است

۱۵ کہ اعمال مکلفین اگر چه اسراض اند درین عالم لیکن حقائق آن جوہر شدہ باقی میمانند

در مثال منفصل پس اعمال حسنه جان و حور و تصور شده باقی می مانند و اعمال بسینه
مثل زنا اگر چه عرض است و لذت درین عالم لیکن تحقیقش نارحوق و موملم است
دران عالم بسبب انقباس در فواشی بدینہ لذتی نماید و این جبل مرکب و غلبه نفس
و شیطان است دران عالم که حیوۃ حقیقی است محرق و موملم است اللہ تعالیٰ صلی علیہ و آلہ

۵ مکرکار اہل تجزون الالبابا کتم عقولن - یعنی جز اندازہ نخواہد شد مگر آنچه عمل میکند
و این نفس است بدانکہ عمل حسین خیر است قسم اول کہ در ادراک وی قوت تخیلہ
شرط است پس موجود میشود و از قوت تخیلہ دران عالم مشہود میگردد چنانکہ صورت خواب
دیدہ میشود و پس این صرگاہے مناسب تعاقب موجود میباشد و این رویا معبر است
بلکہ ہر چه مشہود شدہ همان واقع میشود و حضرت جناب ام المؤمنین عائشہ صدیقہ -

۱۰ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند اول چیزیکہ بابت آمدن رسول صلی اللہ تعالیٰ
علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم رویا صادقہ بود در خواب پس نبود آن حضرت کہ دید چیزی را
در خواب مگر آنکہ می آمد مانند روشنی فجر یعنی ہر چه می دید همان واقع می شد و این
حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود پیش از رسالت و نزول ملائکہ و گاہی این
صورت اگر چه مناسب تعاقب موجودہ اند لیکن مطابق بحسب بادی راسے نمیباشد و این

۱۵ رویا معبر است و در حقیقت مشہودان چیز است کہ معبر است لیکن صدق است بصورت مرید

۱۰ چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله واصحابه وسلم علم بالصورت لبین
 دیده بود چنانکه امام بخاری روایت کرده که حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله وسلم
 فرمودند که در خواب شیر آورده شد و خوشیدم تا آنکه شیر شدم و باقی بجز دوام حاضران
 پسیدند که تعبیر این چیست سید عالم صلوات الله علیه وآله وسلم فرمود که تعبیر آن حکمت
 ۵ و چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله ایمازا بصورت قمیص دیده بود
 امام بخاری روایت کرده که سید عالم صلوات الله علیه وآله و صحابه فرمودند که در خواب
 برین عرض کرده شدند مردمان که بر آنجا قمیص ها بود بعضی قمیص ها داشت تا ندی و بعضی
 تا که بعضی تا ساق عمر را دیدیم که قمیص دراز تا زیر پا بود و حاضران عرض کردند که تعبیر آن
 چیست سید عالم فرمودند که تعبیر آن ایمان است و ازین معجزات رویا حضرت
 ۱۰ ابراهیم علیه السلام بود که دیده بود این خود را که اسحاق است بر قول مکشوف او لیا
 زوج میکنم و تعبیر آن فرج کلبش بود و کلبش بصورت اسحاق نمودار شده بود و کلمه تیره پنجم است
 عالم شهادت و این عالم اجسام است و در جرمها عاقل کل و نفس کل مباحثه است
 و طبیعت و با ماده اجسام و طبیعت متوثر در اجسام باذن خالق سبب شعور مطابق آنچه
 و نفس کل ثبت شده از افاضه عقل کل و این مباح اول قبول امتداد جرمی کرده ممتد
 ۱۵ اگر وی شش ظاهر شد و آن که هست که بیط است بعالم اجسام تمامه و این عرش عظیم است

و در عاچار ملائک موجود شدند که حامل عرش اند و بر ذوقیه مشیت ملک حامل عرش
 خواهند شد و این عرش متوی رحمان است که رحمان بر دظا هرست چنانکه الله تعالی
 فرمود الرحمن علی العرش استوی و لهذا رحمت وی عام است بجمع عالم و هیچ نوعی
 از انواع خالی نیست که مشمول رحمت نیست و در غضب هم رحمت الله است چه در
 غضب رحمت و الم عارض مغضوب الیه شود و این الم هم حقیقتی است از حقایق
 که رحمت آن متعلق شد پس الم در وجود آمد از رحمت و نیز این رحمت است بر مغضوب علیهم
 شلالم نار که عاصی را میرسد برای آنکه زنگ گند از وی زائل شود چنانکه زریا
 را در تش میآند از مذتا از زنگ صاف گردد و مثل آن مثل احتجام است اگر چه تش احتجام
 مولم است لیکن چون معطلی صحت است عین رحمت است همچنین الم عاصی در نار و همچنین
 اقامت حدود است اگر چه مولم است لیکن چون فزلی گند عین رحمت است و در جو
 عرش عظیم جسمی دیگر است این شکل و این کرسی کریم است و برین کرسی متدی است
 تعین رحمان که عبارت است از انوار رحمت خالصه و غضب و ازین کرسی غضب
 و رحمت خالصه متعلق بجای میشود و درین کرسی ملائک اند خدمت آنها ایصال رحمت
 و عذاب است بجای و در جو این کرسی که دیگر است که فلک اطلس است و این
 عرش صغیر است و ازین تغیر در عالم واقع میشود و از اسمیکه عرش مظهر اوست و مناسب آن

فلک اندک خدمت آنها ترتیب عالم تقیرات است و در جوف فلک اطلس
 فلک ثوابت است و این کرسی دیگر است و در آن هم ملائک هستند مناسب آن
 اینکه ذکر کرده شد موافق آن است که مشوف بر شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی
 قدس سره گفته و در شهر و چین فلک اطلس عرش عظیم است و فلک ثوابت کرسی
 کریم است و فلک ثوابت حماس فلک اطلس نیست بلکه در میان خلوت در آن
 جنت مخلوق است سقف جنت سطح فلک اطلس است و زمین جنت سطح عذب
 فلک ثوابت است بعد آن مار و زمین و هوا پیدا شده است و از هوای متکون شده
 بعد از آن در مار و زمین تخریب شده و خان متکون شد و مرفوع شد و منجمد گشته سبغ
 سموات پیدا شدند و در هر آسمان ملائک اند مشغول خدمات اند و زیر زمین دوزخ مخلوق
 گشته **المرتب السادس** مرتبه انسان است و این انسان نظریست جامع
 هر هر مظاهر را چه تعیین اول معانی ظاهر شده است و تعیین ثانیه با هر چیزی که
 ظاهر شده است و در آن از عوالم ناشئه ظاهر شده و انسان و انسان جامع هر جمیع عوالم را
 است و حق با جمیع اسما و صفات خود با جمیع صفات اکوان و مظاهر ظاهر است در انسان
 و انسان جامع است همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان نامیده شده است بعالم
 مغیر و انسان کامل غلیظه الله و متصرف است و همه عوالم و فیض حق سبحانه تعالی

تشریح مسیح جز از اجزای عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل و لیس از مسجود ملائکه گشته
 و انسان کامل اگر چه در خلق مختصی اخیر است لیکن باطن و حقیقت خود اول است
 و مصافی تعیین اول است و او بود مقصود از خلق عالم و الله تعالی این انسان کامل را
 بدوید خود پیدا کرد و مراد از یاد و صاف جلاله و جمالیه و اسمائ غسیله و انفعالیه و اصناف
 و اسماء قدسیه و صفات و اسمائ کونییه است و باقی عالم را بسبب واحد پیدا ساخته و این ذوق
 را ملائک طبیعه فقیهیه ند و گفته که ای ایه امیکنی کسے راکه فساد دز زمین و سفک و ما
 خواهد کرد و ما مسیح هستیم و نه دانستند که تسبیح آنها با هم خاص است که ان ملائکه مظهر ان هم
 بودند و حال آنکه الله تعالی را اسمائ که ملائکه اخبار ان اسماء بودند و الله تعالی آدم
 یعنی انسان کامل را تمام اسماء خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی انسان کامل مظهر ذات
 جامع مرجع اسماء است و انسان کامل مسیح همه اسماء است پس تسبیح انسان کامل
 اکمل است از تسبیح ملائکه و الله تعالی بر ملائکه تمام کائنات را معروض ساخت و گفت
 که خبر دهید از اسماء این کائنات یعنی اسمائیکه کائنات تسبیح بان اسماء می کنند و مظهر ان
 اسماء هستند پس ملائکه چونکه از بگم منزله بودند اعتراف بجز خود کردند و گفتند - لا علم لنا
 الا ما علمتنا - و آدم انبار همه اسماء کرد پس ظاهرش فضل آدم یعنی انسان کامل
 نزد ملائکه و سبب مسجود شدن انسان کامل معلوم شد و اما البیس پس ابا آورو

از سجود گفت انما یرثه منکم من نبار و طغیة من یرین - یعنی بهترم از آدم که

انسان کامل است پیدا کردی تو مرا از آتش و آدم را از طین و طین عبارت است از

اجزای زمین که ممزوج است بآب و ابلیس پنداشت آدم را طین و ندانست که ظاهر است

در وی ذات با جمیع اسما و صفات و جمیع حقایق عالم که از ان جمله نام هست و تکبر و نیر

بر مظهر که نشاید تکبر بر او و لیس از المعون و مطرد و از لی گردید و ابلیس مظهر اسم مفضل است

و ممکن نیست که از و صادر شود سواى اضلال و گمراهی و او تسبیح حق نمیکند مگر با اسم

مفضل و آنچه قریب اوست در معنی و لهذا گفت - قَبْرٌ تَبْتَکَ لَأَعْرِضَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ -

یعنی قسم عزت است ای رب البته گمراه خواهیم کرد و از انواع انسان را یعنی اگر ستم

داود خدمت اضلال اختیار نمود تا اسم مفضل ظهور یابد لهذا الله تعالی او را فرمود -

وَاسْتَفْزِزْ بِنَسْرِ سَطَطْتَ بِمَنْحَمٍ بِصُوتِکَ وَاعْلَبْ عَلَیْهِمْ بِجَلْبَجِلِکَ وَشَارِکُمْ -

فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَوَعَدْتُمْ دَانِیَعِدْهُمْ الشَّیْطَانُ الْأَعْرُورُ یعنی جنبش بده که را

که است طاعت بر اضلال داری با و از خود تا فریفته آواز شده در ضلالت افتد علیه السلام

بر آنها سواران خود و پیادگان خود و شرکت کن آنها را در اموال و اولاد و آنچه اموال اولاد

در ضلال افتد و وعده کن آنها را از وعده فریب یافته در ضلالت افتند و وعده نخواهد کرد و ثبات

شیطان مگر فریب از اینکه گفته است الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را

مقرر نمود برای جنس لال و اغوا بر طریقیکه باشد تا اسم مفضل ظاهر شود پس این اسم مفضل
 بجزمت است و انسان کامل اگر چه بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسما است و این اسم
 به دوازده حقیقت اوست که اسم مفضل است لیکن او بصورتیکه ظاهر است در دار دنیا
 و در آخرت منظر اسم هادی است پس انسان کامل بجز هدایت نیاید و از وی عملی
 صادر نگردد مگر آنکه اثری از آثار هدایت و اسم هادی است لهذا اکمل از انسان کامل که
 رسل و انبیاء معصوم اند بلی شبه و اولیا از انسان کامل محفوظ اند اگر محیثی بریل
 نذرت از ایشان صادر شود و مقارن توبه و استغفار شود و این اثر است از آثار هدایت
 و موجب ظهور آیت تواب و عفو و غفور است بدانکه حق سبحانه تعالی اگر چه در این
 عالم بود و میدست جمیع اسما حسنی خود را و در ذات کونیه که مظاهر آن اسما اند لیکن
 نخست که یک مظهر سازد که در آن اسما حسنی خود کلیت و جزئیت که از احصای بیرون اند
 مشاهده کند و آن مظهر در جامعیت معنای و مماثل تعیین اول است که جامع است
 در مراتب الهیه و آن مظهر مراتب باشد مراد است جمیع اسما را مجتمع دفعه پس پدید آید
 انسان کامل را که جامع همه اسما و همه مظاهر است پس دیدیم همه اسما و همه کائنات را
 در بیان جسم که در کائنات عالم پس انسان کامل بمنزله دیده است مرتقی سبحان
 در رویت اسما و کائنات در هر کائن مظهر اسمی بود از اسما و او را بجز نبود با اسم دیگر که

نہایت و ہر مظهر میدہانت کہ کمال ہمین است کہ اسم ظاہر درو سے منجوا ہند
 و تقابل است چہ منتقم مثلاً مقابل غفور است پس در مظاهر آن اسما و متقابلہ تضاد
 ت و ہر مظهر منجوا ہد کہ دیگر نباشد و با ہم متنازع اند پس عیبہ کہ ملائک اظہار
 افساد و سنک و ما کہ عین نزاع است و در ہمہ کائنات عالم بود و در ملائکہ
 رو ند و ایجاد آدم یعنی انسان کامل پس افتادند در ان عیب و شعور باین
 نہ شدت لہذا شرع شریف نہی فرمود از دیدن عیب دیگران و تزکیہ
 س خود را و چون تضاد و مخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آہا واقع است
 ہ این کائنات بقا و دیگرے منجوا ہد لیکن اللہ تعالیٰ باین تضاد باقی
 اسما و دے ظاہر باشد و بیچ یکے ازین کائنات قابلیت خلافت
 بہ حسب حقیقتہ خود تربیت مضاد غیتوا نذکر و چون انسان کامل جامع جمع
 اورا بحسب حقیقت وہی مضاد و مخالفت با کسے نیست چہ عالم ہمہ اسما
 ہ و ہ اند اگر چہ صورت دے کہ مظهر ہا وہی است ضدیت و مخالفت
 پیدا رہند اللہ تعالیٰ ابلیس عدو آدم فرمود مولانا جلال الدین رومی فرماید

مثنوی

نگے ایسوزگ ش	موسیٰ با موسے در جنگ ش
--------------	------------------------

چون به بیزگی رسی کان داشته		موسی و فرعون دارند آشته
<p>۱ لاجرم انسان کامل را خلیفه خود نمود تا با ماد باطن خود همه کائنات عالم را باقی دوازده هر کمالی و نقصی را که کائنات مستعد اند با آنها سازد و این مراد نیست که مبتدی حقیقت انسان کامل است چه این کفرست بلکه جامل و مبتدی و معطی ذات ۵ اوست بجانند و انسان کامل رسیده است در ایصال فیض او سبحانه و تعالی و الله تعالی این انسان کامل را ختم ساخت بر خزان عالم پس مادام که این ختم باقی است در خزان عالم خلقی نمی تواند رسید و چون یک فرد از انسان کامل وفات یابد و دیگرے قائم مقام و سے گرد و تا بقای این انسان کامل در دوز دنیا علی التعاقب است در دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان کامل باقی نماند در دنیا ۱۰ و ختم ولایت مطلقه که عیسی علیه السلام اند وفات یابد خلیفه حق ختم و سے نماند - قضا و عظیم واقع شود و آسمان نشق گردد و قیامت قائم گردد و عمارت منتقل بدو آخرت و خلیفه کامل حقیقه سید عالم محمد مصطفی اند صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحابه و قبل مجی سید عالم بعالم دنیا و می انبیا و رسل نائب سید عالم بودند و خلیفه حق بودند بر عالم و بعد وفات آن سرور عالم صلوات الله و سلم قطب الاقطاب نائب اوست ۱۵ صلی الله علیه و سلم و قطب الاقطاب خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام است</p>		

از خلفا ائمه و تحقیق امانت آنست که قطب الاقطاب و بعضی عوامل بر کسی نشینند
 و همه اولیا سوامی افراد که از دایره قطب میروند از نصف بصف پیش وی حاضر میشوند
 و دولی از وزرای دس اندکیه همین نشینند و یکی شمال و در صراط صوفیه
 مقام وزرای قطب الاقطاب را امامت میگویند و رسول سید عالم قطب الاقطاب
 اند و ذیران او قدوه اولیا افضل الصدیقین امیر المومنین ابوبکر صدیق و حضرت
 امیر المومنین عمر بودند چنین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات و قطب الاقطاب بزرگان
 و اولیا دیگر که او تا دو ابدال و غیر آنها مهند امر میکنند تا کائنات را برسانند آنچه
 در تعدادات آن کائنات است و آن کائنات بلان استعداد طلب ان میکنند
 و این قطب الاقطاب النب سیادت شرط نیست — شعر

خواه از نسل عمر خواه از عملیت	آن امام حق قایم آن ولی است
-------------------------------	----------------------------

و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب فضل اولیا
 در زمان خود است و خلیفه شریف باطن خود در بعض این خلافت باطنه با خلافت
 ظاهره مجامع است چون امرا المومنین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی و امام حسن
 معاویه بن یزید و عمر ابن عبد العزیز و متمول و در بعضی فقط خلافت باطنه است
 اراق از خلافت ظاهره چون بایزید بطامی و این کثیر است انتهى و در اقطاب نیز

ناقص باشد بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره
 از افضل اقطاب بود و قدم و سب بر قباب هر دلی بود اینک گفته شد همه اح
 انسان کامل و اما انسان ناقص اگر چه نوع جمعیت دارد و ملائک و س
 و منقاد هستند لیکن این سجود و انقیاد بر دو وبال است چه شیطان و می ساجد و
 و غالب است و او منقاد شیطان خود است و هر چه شیطان امر میکند و بجا
 و این همان ناقص چون خوست ارتکاب محصیت کند شیطان امداد او میکند
 و ملائک چون که ساجد و منقاد آن انسان اند معارضه و نمی توانند کرد و چون خور
 کند اگر چه ملائک راضی اند بان لیکن چون شیطان و س ساجد و منقا
 معارضه و می میکند و او را باز دارد و از حسنه و چون او منقاد شیطان است
 قبول میکند و از حسنه بازمی ماند تا اینکه منغمص شهوات شده و اتباع شیطان
 و زریده زینت بشرک میرساند و شرک گردد و اعاذنا الله من ذلک و این انسان
 ناقص باسفل سافلین میشود و در صورت انسان باقی ماند و حکم بهایم دارد و بک
 از وی دون ترست ان نتم الا کالانعام بل نضل سبیلاً و الله تعالی حال
 انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرموده لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
اِنْ اَحْسَنَ تَقْوِيْمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِيْنَ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالٰ

عظیم اجر غیر ممنون یعنی ہر آئینہ پیدا کر دم انسانزاد حسن تقویم ہے تقویم ونے
 جامع است و این تقویم فی ذاتہ افضل و احسن است از تقویم ہر مخلوق بعد از ان مردود
 ساختیم انسانزاد مرتبہ و منزله باسفل السافلین کہ از انعام نیز بدتر شدند مگر آن انسان
 کہ ایمان آوردند و عمل صالح کردند انہا را مردود و ساختیم باسفل السافلین بلکہ در حسن
 تقویم باقی ماندند و انسانے کہ ایمان آورد و عمل صالح کرد انسان کامل است و
 ماعدائے وی ناقص و نیز باید دانست کہ اللہ تعالیٰ امانت را عرض کرد بر
 سموات و ارض یعنی ہر اسوامی انسان ہمہ ابا آوردند کہ نشات آنا صالح آن
 و تبر سیدنا زبرد داشتن با این امانت بجهت آنکہ دانستند حق آن ادا نمواستند
 و انسان این بار امانت را برداشت کہ نشات وے قابل ادا می حق آن بود
 و عاقبت شیخ آن ملاحظہ نمود و مبادرت نمود در حمل بار امانت چنانچہ حافظ شیرازی

سیر یا شاعر

آسمان بار امانت نتوانست کشید | قرعہ قال بنام من دیوانہ زدند

و آنچه شیخ اکبر قدس سرہ در فتوحات فرمودہ اند کہ صوفی حکیم است و حکمت جبر کثیر
 است نبص کہ و من اونی الحکمتہ فقد اوسی خیر اکثر شیرا - و آنچه موصوف
 اکثر است قابل قلت ثنیت اصلا و صوفی در جمیع موجودات نظر میکند کہ حکمت

آئینے ساری است در جمیع موجودات و اللہ تعالیٰ انسان را حامل امانت
 ساخته است پس گردانیدہ است مرا انسان را نظر شفقت بر جمیع موجودات و عطا
 کردہ است انسان را تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت کہ ادا کند انسان
 حق ہر ذی حق مرآن ذی حق را چنانچہ اللہ تعالیٰ عطا فرمودہ است ہر شی را
 خلق دے کہ حق وی است بجهت انکہ در اعیان ہر شی استعداد امرے بود
 بحسب آن استعداد خلق فرمود آن امر را کہ استعداد آن بود بوسے عطا فرمود پس گرد
 اللہ تعالیٰ انسان را خلیفہ و دیگر مخلوق را خلیفہ نگردانید پس انسان امین است بخلق اللہ
 پس میل نمیتواند در حق خلق خدا از سنت اللہ کہ جاری است در حق ہر مخلوق و میرسانہ
 بر نہج کہ اللہ تعالیٰ نے خواہہ است پس خلق اللہ امانت اللہ است در دیدن انسان
 ۱۰ چنین امانت کہ معروض کردہ شدہ بر انسان پس آزار برداشت پس اگر ادای آن
 امانت کند بطریق حکم اللہ حکیم است و اگر ادای آن امانت نکند پس او ظلموم جہول است
 و حکمت منافی جہل و ظلم است پس انکہ امانت ادا کند و حکیم باشد پس تخلق باخلاق
 اللہ تعالیٰ ہمان تصوف است پس ازین کلام واضح شد کہ صوفی کہ انسان کامل است
 ہر ذی حق را از خلق اللہ حق او میرساند چنانکہ اللہ تعالیٰ نے میرساند و مراد از حق ذی حق
 چیزے است کہ عین او استعداد است پس ہر مخلوق را میرساند انچہ کہ عین و سے

مستعدان بود خواه در شرع آن ظلم یا حق شرعی باشد پس حق ابو جهل آن بود که
 عین مستعدان بود از کفر و معاصی و سبب خود در ناپس هر چه ایمان کائنات و تشریح
 ثبوت مستعدان است انسان کامل میرساند با و چنانکه سنت الله جاری است تا آنکه
 آنچه چنان کائنات مستعدان است الله تعالی بر طبق استعداد او میرساند و این
 تخلق است با خلق الله و حکمت است و اینکه گفته شده که صوفی حق هر کس را بنظر
 استعداد او میرساند همه بنظر باطن انسان کامل است که باطن حق هر کس را
 بمقتضی استعداد میرساند با علم و دانش و اما انسان کامل که صوفی است بصورتیکه
 ظاهر شده است این صورت مظهر الهی است عنایت کرده شده است مکارم
 اخلاق و اوصاف مکارم اخلاق است و مکارم اخلاق خود صرف میکند بقدر
 ممکن و شیخ اکبر بیان آن فرمودند در موضع حسن از فتوحات بدین وجه که صوفیه آن
 کسانی که اختیار مکارم اخلاق با خلق الله غیر صوفیه و صوفیه دانستند که کسی قادر
 نیست بر رضای جمیع بند با بے الله چه یک چیز موجب رضایکمی باشد و همان
 چیز موجب سخط و ناخوشی دیگر میباشد و چون مکارم اخلاق با هر کس محال بود پس
 اختیار کردند مکارم اخلاق با کسی که اولی است بمعامله مکارم اخلاق و التفات نکردند
 بسوی آن کس که در آن ساخط باشد پس یافتند لائق معامله بمکارم اخلاق مگر الله تعالی

و ملائکه را و از بشر رسل و انبیا و اولیا را پس لازم گرفتند این مکارم اخلاق با ایشان
بعد از آن صرف کردند مکارم اخلاق با حیوانات و نباتات و با اشراقیین مکارم
اخلاق نکردند مگر بجز یکبار که الله تعالی محاج گردانید خلق را با اینها و این هم مکارم
اخلاق با الله تعالی است و اگر این قوم قاضی و حاکم باشد در اقامت حدود
بخلق مخلوق را راه ندهند بیکبار اقامت آن نکنند که اقامت حدود حق الله تعالی است
پس خلق با الله تعالی همین است که حق و سستی و فکند از آنچه گفته معلوم شد
که صوفیه که انسان کامل اندمی باید که با حلال حمیده شرعیة متصف باشند و از باطن
تصرف در همه شایه مخلوقات بکنند و انسان ناقص هم شریک است با انسان کامل
در حلال امانت لیکن او ادای امانت نمیکند و او طلوم و جهول است و امانت عبارت
است از اسرار اسما و الهیه و ادای امانت تخلق با سماء الهیه است و مطاهر ذی حق را

حق دمی که مقتضی آن اسم است که آن

زمی حق مظهر است

قنط

تمت

اغلاط تنزلات

صحیح	غلط	شماره	شماره
تغیبات	تغیبات	۱	۵
توگونی به	تو به گونی	۹	۶
الامور	الامود	۱۰	۷
آرا	آراے	۱۲	۹
الہا واحد	الہ واحد	۶	۱۱
لازم نے آید	لازم نے آمد	۱۳	۱۲
چون این	چو این	۵	۱۳
نمود در خارج	نمود و خارج	۱۵	۱۸
ندارد تعلق	ندارد و تعلق	۵	۲۱
مشابہ	مشابہ	۱۴	۲۲
میشود درین عالم	میشود درین	۱۲	۲۸
مذذ	مذذ	۳	۳۰
ابتدای وحی	ابتدای وحی	۱۰	۳۱

اشتراک

دارالطبع انجمن اخوان الصفا میں بفضل کتب مندرجہ ذیل مکمل موجود ہیں جن صاحبوں کو اسکی خریداری منظور ہو متعمم سے درخواست کر سکتے ہیں۔

نمبر	نام کتاب	فن	نام مصنف
۱	تنزیلات ستہ	تصوف	مولانا بھرا العلوم عبدالعلی قدس سرہ
۲	لوائح شریف	"	مولانا عبدالرحمن جاسے
۳	روزنامہ چنگلی		بہ سادی کتاب خانگی اخراجات وغیرہ لکھنؤ کے کام کی

(۲) جو صاحب کسی کتاب کے ۲۵ نسخے ایک دفعہ میں خرید فرمائیں گے اسکی خدمت میں ایک نسخہ بلا عین قیمت یا فیصدی حمہ سیکرٹیشن مجریے دیا جائیگا۔

سید محمد یوسف الدین

مہتمم دارالطبع

فوق العالی
مکرم و عزیز
مقدس و مقدس
مبارک و مبارک

مقدس و مقدس
مبارک و مبارک
مقدس و مقدس
مبارک و مبارک

و و و و

